

تنها برای تو مینویسم، بی بی باران

یغما گلرویی

شماره ۱۰۱

عنوان: تنها برای تو مینویسم، بی بی باران
موضوع: ترانه
شاعر: یغما گلرویی
منتشر شده توسط سایت اینترنتی [کتابناک](http://www.ketabnak.com)

توضیحات

با مراجعه به سایت اینترنتی زون، میتوانید از امکانات دیگر ما همچون دسترسی به قالبهای مختلف این کتاب الکترونیکی برای شنیدن آثار هنرمند مورد علاقه خود توسط پخش کننده صوتی و یا مطالعه آنها بوسیله گوشی تلفن همراه تان استفاده کرده و برترین و تازه ترین آفرینه های برجسته ترین هنرمندان جهان را دریافت کنید. شایان توجه است که این نسخه رایگان از کتاب ممکن است دارای محدودیتهایی از قبیل عدم حق کپی برداری باشد، برای دریافت نسخه بدون محدودیت آن با ما تماس بگیرید.

اطلاعات تماس

سایت اینترنتی: www.ketabnak.com

دروغای قشنگ

گفتی باید بنویسم که شبِ قصه قشنگه !
رو سرِ ثانیه‌ها مون یه حریرِ رنگ به رنگه !
گفتی باید بنویسم جاده‌ی ترانه بازه !
شبِ رو سیاهِ قصه از ستاره بی‌نیازه !
گفتی باید بنویسم ، اما سخته این نوشتن !
از قشنگی قصه گفتن تو دقایقی که زشتن !

چه شبای رنگ به رنگی !

چه جماعتِ یه رنگی !

نه مُسلسلی ، نه جنگی !

چه دروغای قشنگی !

Ketabnak.com

من میخوام یه آینه باشم روبه‌روی این دقایق !
مثل یه بغضِ قدیمی واسه دلتنگیِ عاشق !
اما اینجا سنگِ سایه می‌شکنه آینه‌ها رُ !
تو یه لحظه برفِ وحشت می‌پوشونه جای پا رُ !
اینجا باید بنویسی که چشای شب قشنگه !
اینجا جای آینه‌ها نیست ، اینجا وعده‌گاهِ سنگه !

چه شبای رنگ به رنگی !

چه جماعتِ یه رنگی !

نه مُسلسلی ، نه جنگی !

چه دروغای قشنگی !

کافه نادری

توی کافه نادری ، کنج همون میز بلوط ،
دوتا صندلی لهستانی هنوز منتظرن ،
تا منُ تو بشینیم ، گپ بزنیم مثلِ قدیم ،
شب بشه مشتریا تا آخرین نفر برن !

ما همیشه اولین آخرین بودیم ، عزیز !
هم تو تابستونِ داغ ، هم توی پاییزای سرد !
تابلوی « بسته » و « باز » پشتِ شیشه‌ی درُ ،
بعدِ رفتنِ ما اون کافه‌چی وارونه می‌کرد !

چشمکِ ستاره‌ها رُ می‌شمردیم ، یادته ؟
واسه تنهاییِ شب غصه می‌خوردیم ، یادته ؟
من مئه سایه‌ی تو ، تو واسه من مثلِ نفس ،
هردومون برای همدیگه می‌مُردیم ، یادته ؟

دستامون تو دستِ هم ، گم می‌شدیم تو خوابِ شهر ،
دلِ دیوونه‌ی من هیِ قدماتُ می‌شمرد !
کوچه‌ها رُ رد می‌کردیم تا خیابونِ بزرگ ،
عطرِ نابِ تو منُ تا آخرِ دنیا می‌برد !

حالا تو نیستیُ این کوچه صدام نمی‌زنه !
حالا تو نیستیُ بی تو دیگه کافه ، کافه نیست !
دیگه هیچ ستاره‌یی جرأتِ چشمکِ نداره !
حتا جای تنِ تو رو تنِ این ملافه نیست !

چشمکِ ستاره‌ها رُ می‌شمردیم ، یادته ؟
واسه تنهاییِ شب غصه می‌خوردیم ، یادته ؟
من مئه سایه‌ی تو ، تو واسه من مثلِ نفس ،
هردومون برای همدیگه می‌مُردیم ، یادته ؟

صدای آبی من !

نه اهل روزگرم ، نه همنشین سایه !
بزن به سیمِ آواز ، تا آخرِ گلایه !
رو سرزمینِ بی‌سَر ، یه سروِ سربلندم !
به شاخ و برگِ سبزِ خودم دخیل می‌بندم !
ستونِ تختِ جمشید ، بُرجِ غرورِ من نیست !
من با تو بهترینم ! ثانیه گورِ من نیست !

تو کی هستی که خیالِ داشتنت ،
یه دم از خاطرِ من دور نمیشه ؟
روبه‌روی آینه چشمتُ نبند !
خورشید از نورِ خودش کور نمیشه !

بین که داسِ وحشت ، حریفِ یاسِ من نیست !
سکوتِ این کرانه ، خلعِ لباسِ من نیست !
بین کلیدِ سرداب ، تو دستِ این اسیره !
برگِ امان نمی‌خوام ، برای گریه دیره !
برهنه مثلِ دریاس ، صدای آبیِ من !
هزارتا عُمرِ نوحه ، عُمرِ حبابیِ من !

تو کی هستی که خیالِ داشتنت ،
یه دم از خاطرِ من دور نمیشه ؟
روبه‌روی آینه چشمتُ نبند !
خورشید از نورِ خودش کور نمیشه !

بی بی نامِ غزل

اینجا نمون که موندنت تیرِ خلاصِ این صداس!
اینجا نمون که موندنت مرگِ همه ترانه‌هاس!
اینجا نمون که با تو من می‌افتم از بامِ غزل!
برو! همیشه با منی! بی بی نامِ غزل!
نازکِ نامِ آورِ من! با تو نمی‌رسم به من!
به اون منِ آینه‌دار، به اون منِ سایه‌شکن!

تو با اون چشمای آهو، مئه قصه پُریاهو!
اما من همیشه ماتم، شاهِ بازنده‌ی شطرنج!
من پیِ نجاتِ باغچه، تو به فکرِ فتحِ دنیا!
من حریصِ بوی خاکم، تو حریصِ نقشه‌ی گنج!

نذار فراموش بکنم تلخیِ این زمانه رُ!
نذار ببازم به دلم، حیثیتِ ترانه رُ!
نذار که جذبه‌ی چشات من رُ بگیره از خودم!
من که از اولین نگاه، ترانه‌سازِ تو شدم!
برو! برو که بینِ ما، فاصله معنا نداره!
شاید که رفتنت منُ برای من پَس بیاره!

تو با اون چشمای آهو، مئه قصه پُریاهو!
اما من همیشه ماتم، شاهِ بازنده‌ی شطرنج!
من پیِ نجاتِ باغچه، تو به فکرِ فتحِ دنیا!
من حریصِ بوی خاکم، تو حریصِ نقشه‌ی گنج!

کلاغ

یه کلاغ رو نوکِ دیوارِ داره قارقار می‌کنه !
با صدای قارقارش ده رُ خبردار می‌کنه !
میگه : « من رنگِ شبیم اما شبُ دوس ندارم ،
این صدای منِ که خورشیدُ بیدار می‌کنه ! »

خروسای ده ما عُمریه بی‌صدا شدن !
انگار از وحشتِ لحظه‌های ما جدا شدن !
دلِ من تنگه از این نقِ زدنی کاغذی ،
خروسا جای خدا بنده‌ی کدخدا شدن !

مگه میشه گندمُ تو خاکِ خشکُ تشنه کاشت ؟
مگه میشه این کلاغِ پرسیاهُ دوس نداشت ؟
آی کلاغ ! بخون تا ما هم با تو هم‌صدا بشیم !
نمیشه به جای خورشید سه تا نقطه‌چین گذاشت !

آی کلاغ ! بازم بخون از دلِ این شبای تار !
بخون از کدخدای خروس کشِ طلایه‌دار !
هیچکسی جای خودش نیست توی این بازارِ شام !
توبخون ، جای خروسا خورشیدُ بیرون بیار !

میدونم گذشته‌ها تیه ابرِ خاکستریه !
می‌دونم به چشمِ شب قارقارِ تو سرسریه !
اما خورشید که بیاد چشمارُ روشن میکنه !
ده مالِ ما میشه ، این کدخدای آخریه !

مگه میشه گندمُ تو خاکِ خشکُ تشنه کاشت ؟
مگه میشه این کلاغِ پرسیاهُ دوس نداشت ؟
آی کلاغ ! بخون تا ما هم با تو هم‌صدا بشیم !
نمیشه به جای خورشید سه تا نقطه‌چین گذاشت !

پری کوچیک من

پری کوچیک من نی لبکش جنس بلور!
توی گرگ و میش چشماش ، صدتا مروارید نور!
پری کوچیک من خونهش تو اقیانوس دور!
واسه اون بستر موجا ، مثل گهواره و گور!
پری کوچیک من فاصله ی بین دو بوسهس!
اما بوسه بی خطر نیست ، همه جا سایه ی کوسهس!

پری غمگین من ! طلسم موجا می شکنه!
بوسه ی دوم معجزه رو لبهای منه!
تنم طعمه ی کوسه می کنم برای تو!
توی نی نی نگاهت یه ستاره روشنه!

پری کوچیک من ! حرفی بزن چشمت واکن!
من صدات می شناسم ، تنها یه بار من صدا کن!
سینه ریزی از ترانه ، دوتا گوشواره ی گیلان ،
برگ سرخ گل کوب ، پیشکش برات همیناس!
صدای نی لبک تو ، رمز بیداری موجه!
عمق اقیانوس رؤیا ، با تو هم معنی اوجه!

پری غمگین من ! طلسم موجا می شکنه!
بوسه ی دوم معجزه رو لبهای منه!
تنم طعمه ی کوسه می کنم برای تو!
توی نی نی نگاهت یه ستاره روشنه!

خواب همیشه

روی شیش تا سیم گیتار ، دنبال صدات می‌گردم !
با تو می‌رم روی ابرا ، تک و تنها برمی‌گردم !
بازم این بالش نمناک ، تکیه‌گاه گریه‌هامه !
توی کوچه‌های رؤیا ، قدم تو پا به پامه !
خواب هفتا پادشاه ، دوس ندارم که ببینم !
آخه من دشمن کاخم ، آخرین چپر نشینم !

تو رُ داشتن ، تو رُ داشتن
دیگه کیمیاس ، عزیز !
خیلی وقته هق‌هق من ،
بی‌تو بی‌صداس ، عزیز !

دوس دارم تو رُ ببینم ، پای سفره‌ی ستاره !
سفره‌ای که جز نگاهت ، هیچی تو خودش نداره !
پای اون سفره‌ی خالی ، باتو سیر سیر سیرم !
می‌تونم دست هزارتا مردغمگین بگیرم !
بگو این خواب همیشه ، چرا تعبیری نداره ؟
بگو چشمای تو تا کی من منتظر می‌ذاره ؟

تو رُ داشتن ، تو رُ داشتن
دیگه کیمیاس ، عزیز !
خیلی وقته هق‌هق من ،
بی‌تو بی‌صداس ، عزیز !

با تو ، تا تو !

یه عطش مونده به دریا !
یه قدم مونده به رؤیا !
یه نفس مونده به آواز !
یه غزل مونده به پرواز !
یه ترانه مونده تا یار !
یه طپش مونده به دیدار !
یه ستاره مونده تا روز !
یه سفر مونده به دیروز !

بگو تا حضور دستات ،
چن تا لبريختگی مونده ؟
چن تا بغض تلخ نشکن ؟
چن تا آوازِ نخونده ؟

با تو ، تا تو می رسم من !
تا دوباره از تو گفتن !
می گذرم از این گذرگاه !
واسه پیدا کردن ماه !
واسه کشف آخرین زخم !
تا پُلِ معلقِ آخم !
سر می رم تا لبِ بارون !
تا شبِ خیسِ خیابون !

بگو تا حضور بوسه ،
چن تا لبريختگی مونده ؟
چن تا بغض تلخ نشکن ؟
چن تا آوازِ نخونده ؟

مشقای من جریمه نیست!

پسرک! گریه‌نکن! چوبِ فلکِ رُ می‌شکنم!
من مئه معلمت، مشقاتِ خطِ نمی‌زنم!
دفترِ تازه بیار، مشقای من جریمه نیست!
مشقِ شب رُ پاره کن! مشقِ طلوعِ بنویس!

رنگِ روزگار نباش! یه دَس صدا داره هنوز!
بودنت تو دایره نقطه‌ی پرگارِ هنوز!
وقتی دریا میگه: «نه!» تو قطره باش بگو: «بله!»
دسته‌ی تیغِ تبرِ چوبِ درختِ جنگله!

همه قصه‌ها دروغه، دیگه چشم‌براه نباش!
قصه رُ خودت شروع کن، این مداؤ بتراش!
بنویس جای کبوتر روی آبراس، نه تو چاه!
بنویس تا بشکنه طلسمِ این تخته‌سیاه!

رنگِ روزگار نباش! یه دَس صدا داره هنوز!
بودنت تو دایره نقطه‌ی پرگارِ هنوز!
وقتی دریا میگه: «نه!» تو قطره باش بگو: «بله!»
دسته‌ی تیغِ تبرِ چوبِ درختِ جنگله!

«هیچکسی سَرورِ من نیست!» این صدبار بنویس!
«سایه‌ای رو سَرِ من نیست!» این صدبار بنویس!
«من خودم یه پَا سوارم!» این صدبار بنویس!
«دل دلِ یه انفجارم!» این صدبار بنویس!

رنگِ روزگار نباش! یه دَس صدا داره هنوز!

بودنت تو دایره نقطه‌ی پرگارِ هنوز!
وقتی دریا می‌گه: « نه! » تو قطره باش بگو: « بله! »
دسته‌ی تیغِ تبرِ چوبِ درختِ جنگله!

هف سین گمشده

کسی از ما نمی پرسه که بهارمون کجاست !
خنده‌ی سبز بهار کجای گریه‌های ماست ؟
کسی از ما نمی پرسه که کجای جاده‌ایم !
بین این همه سوار ، چرا هنوز پیاده‌ایم ؟
کسی نیس نشون بده نشونی ستاره رُ !
به دل ما یاد بده تولد دوباره رُ !

تقویم کهنه رُ باید ببندیم !
بازم باید دروغکی بخندیم !
بهار داره پا می‌ذاره تو خونه ،
قناری دل ما کی می‌خونه ؟

یکی باید واسه ما بهارُ معنا بکنه !
سفره‌ی گمشده‌ی هف سینُ پیدا بکنه !
یکی باید بیادُ بگه بهار چه رنگیه !
بگه که تحویل سال چه لحظه‌ی قشنگیه !
یکی باید بیادُ سین سکوتُ بشکنه !
رمز قَد کشیدنُ تو کوچه فریاد بزنه !

تقویم کهنه رُ باید ببندیم !
بازم باید دروغکی بخندیم !
بهار داره پا می‌ذاره تو خونه ،
قناری دل ما کی می‌خونه ؟

جای تو خالی !

زودِ زودی ! دیرِ دیرم !
من یه آوازِ اسیرم !
اسیرِ این شبِ پیرم ،
تو مته ماهِ هلالی ! نازنین ! جای تو خالی !

زیرِ ضربه‌های رگبار !
تشنه‌ام ! تشنه‌ی دیدار !
منُ به خاطرهِ نسپار !
نگو رؤیای محالی ! نازنین ! جای تو خالی !

خیسم از حضورِ بارون !
منُ از سرما نترسون !
توی چله‌ی زمستون ،
لحظه‌ی تحویلِ سالی ! نازنین ! جای تو خالی !

بی‌تو گریون ، باتو شادم !
ای علاقه‌ی دَمادم !
سیبِ جادوییِ آدم ،
مُجرمی اما زلالی ! نازنین ! جای تو خالی !

وقتی بودی زنده بودم !
دل از اینجا کنده بودم !
مثلِ یه پرنده بودم !
حالا تو شکسته بالی ، نازنین ! جای تو خالی !

مته رقصِ برگِ زردی !
یه شهابِ شب‌نوردی !
خواب دیدم که برمی‌گردی !
توی کنجِ خوش‌خیالی ، نازنین ! جای تو خالی !

چل گیس

چل گیسِ قصه! گیساتُ کی قیچی کرده؟
کدوم دلِ سنگی براتِ گریه نکرده؟
کدوم مترسک تو رُل داده به پاییز،
که برگِ باغِ قصه‌مون دوباره زرده؟

گریه نکن وقتی که دیوِ شب می‌خنده!
وقتی که جاده قُرُقِ گردنه‌بنده!
دل به ترانه‌ها بده! خاتونِ خسته!
پنجره باش وقتی که دیوارا بلنده!

من هنوز در به در خاطره‌هاتم، چل گیس!
هرجای حادثه باشی پابه‌پاتم، چل گیس!
منو تو دلت صداکن تا صداتُ بشنوم!
آخه من از خودتم! نبضِ صداتم، چل گیس!

چَن تا سکوتُ رَج زدی تا لبِ فریاد؟
کجای قصه پهلوون از نفس افتاد؟
وقتی که وامونده بودم تو خَمِ جاده،
چشمای تو راهِ میون‌بُر نشون داد!

چل گیسِ من! سایه‌ی شبِ دووم نداره!
رنگین‌کمون پُل میزنه اینجا دوباره!
دیوِ تنوره می‌کشه آخرِ قصه!
گیسِ تو پرچمِ میشه تو شهرِ ستاره!

من هنوز در به در خاطره‌هاتم، چل گیس!
هرجای حادثه باشی پابه‌پاتم، چل گیس!
منو تو دلت صداکن تا صداتُ بشنوم!
آخه من از خودتم! نبضِ صداتم، چل گیس!

یادِ تو سبزه !

تو دوباره برمی گردی ! من چه خوش باورم امروز !
غزلِ نابُ خبر کن ! از ترانه سَرَم امروز !
با توأم تا ته آواز ! همصدای بی ستاره !
لحظه‌ی نایابِ فریاد ! ای تولدِ دوباره !
وقتِ عریونی عشقه ، وقتِ بیداریِ من نیست !
بگو شب بیاد سراغم ! حسِ آفتابی شدن نیست !

یهدفه خوابتُ دیدن ،
به یه عُمرِ من می ارزه !
توی این چله‌ی پاییز ،
هنوزم یادِ تو سبزه !

تو دوباره برمی گردی ! دل یه عُمرِ گوش به زنگه !
پا بذار رو خطِ جاده ، با تو قصه‌مون قشنگه !
نگو پروانه هنوزم ، تو دلِ پيله اسیره !
پر پروازتُ واکن ! نگو دیره ! نگو دیره !
واسه فهمیدنِ چشمات ، پلکِ خورشیدُ می بندم !
گم میشم تو شهرِ رؤیا ، من به بیداری می خندم !

یهدفه خوابتُ دیدن ،
به یه عُمرِ من می ارزه !
توی این چله‌ی پاییز ،
هنوزم یادِ تو سبزه !

طلوع ممنوع

روزگار هنوز غریبه ، نازنین !
خیلی مونده تا سقوطِ نقطه‌چین !
پرده‌ی سیاهِ شبِ رُ پس بزن ،
منُ این طلوعِ ممنوعُ ببین !

روزگار هنوز غریبه ، نازنین !
خیلی راهه تا خروسخونِ زمین !
یه‌دونه کلاغُ این همه دروغ ،
یه سرابُ این همه چله‌نشین !

تو این شبِ شبِ پره‌سوز ، ستاره نایابه هنوز !
پهلوونِ قصه‌ی ما یه کرمِ شبتابه هنوز !
رو سرِ این ترانه‌ها سایه‌ی ساطورُ ببین !
گنجشکِ اشی‌مشی اسیرِ قصابه هنوز !

نازنین ! بی‌تو تمومه کارِ من !
از ترانه به غزل پُلی بزن !
بگو اون هق هقِ قیمتی کجاست ؟
کی میاد قاصدکِ قُرُقِ شکن ؟

نازنین ! شکسته حرمتِ عقیق !
تَن نده به این سکوتِ نارفیق !
شب تو فکرِ پهلوونِ کاهیه ،
قوطلی کبریت توی فکرِ یه حریق !

تو این شبِ شبِ پره‌سوز ، ستاره نایابه هنوز !
پهلوونِ قصه‌ی ما یه کرمِ شبتابه هنوز !
رو سرِ این ترانه‌ها سایه‌ی ساطورُ ببین !
گنجشکِ اشی‌مشی اسیرِ قصابه هنوز !

مثلِ معجزه

من باید از پایبستم تا ترانه بشکفه !
دل باید خون بشه تا یه عاشقانه بشکفه !
بین این همه تَبَرَزَن دوباره قَد میکشم ،
تا تو هر زخمِ تبر صدتا جوانه بشکفه !

نازنین ! بدونِ تو دنیا رُ باور ندارم !
با تو از رمزِ طلسمِ قصه سردرمیارم !
لحظه‌ی سقوطِ من ، دستِ تو مثلِ معجزه‌س !
شب می‌ترسه از خودش وقتی میگم : دوست دارم !

آبروهات کمونِ آرش ، تو چشات هزارتا خورشید !
من دلوایسیام تنها چشمای تو فهمید !

واسه پیدا کردنت از پُلِ گریه رَد شدم !
لهجه‌ی روزای خاکستری بُلَد شدم !
بی تو هر جا که میرم سایه‌ها آفتابی میشن ،
من مئه رودخونه‌ها اسیر دستِ سَد شدم !

نازنین ! هر جا باشی قصه‌نویسِ تو منم !
با عقیقِ چشمِ تو طلسمِ دیو می‌شکنم !
بگو چن تا غزلُ پای تو قربونی کنم ؟
برای طلوعِ تو چن تا شبُ خطِ بزنم ؟

آبروهات کمونِ آرش ، تو چشات هزارتا خورشید !
من دلوایسیام تنها چشمای تو فهمید !

به تو همیشه راس نگفت!

بازم دارم بچه میشم ، مثلِ قدیمای قدیم !
مثلِ همون روزی که ما ، به این محله اومدیم !

دوره‌ی هَف سنگ سه‌قاپ ، دوره‌ی شوتِ یه ضربُ گُل !
رقصِ عزیزِ تیله‌ها ، طلوعِ هَف رنگِ یه پُل !

آخ ! اگه تو مونده بودی ، دنیا یه جورِ دیگه بود !
کوچه به اون قشنگی که ، همین ترانه می‌گه بود !

تنهاتر از همیشه‌ام ، به تو همیشه راس نگفت !
همیشه این حقیقتُ ، راحتُ بی‌هراسِ نگفت !

تنهاتر از همیشه‌ام ، از نفس افتاده‌ترین !
بچه‌ی بچه‌ام هنوز ، ساده‌ترین ! ساده‌ترین !

آخ ! اگه تو مونده بودی ، دنیا یه جورِ دیگه بود !
کوچه به اون قشنگی که ، همین ترانه می‌گه بود !

رفتتُ بی‌تو کوچه اون کوچه‌ی آشنا نشد !
بی‌تو محلمون پُر از صدای بچه‌ها نشد !

تنها منم که کوچه رُ مثلِ قدیمای دوس دارم !
منم که چارشنبه‌سوری ، فشفشه بیرون میارم !

آخ ! اگه تو مونده بودی ، دنیا یه جورِ دیگه بود !
کوچه به اون قشنگی که ، همین ترانه می‌گه بود !

روشنکِ سیاپوش

روشنکِ سیاپوش! همدمِ ناشناسم!
از این شبِ هیولا، با تو نمی‌هراسم!
روشنکِ سیاپوش! با تو همیشه نابم!
باتو به من شبیهم، این منِ بی‌نقابم!
روشنکِ سیاپوش! شهرزادِ قصه‌سازم!
بی‌تو چه بی‌پناهم، با تو چه بی‌نیازم!
روشنکِ سیاپوش! ای غزلِ معما!
چن تا ستاره کم بود، تو شامِ آخر ما؟

آخرین شب! آخرین تب! آخرین خنده‌ی بی‌لب!
آخرین هق‌هقِ کوتاه! آخرین جامِ لبالب!
آخرین شمعِ ضیافت! لحظه‌های بی‌شکایت!
خوابِ بی‌بختکِ آخر، زنگِ ناباورِ ساعت!

روشنکِ سیاپوش! بی‌تو دووم ندارم!
بین که بی‌حضورت، خورشیدُ کم میارم!
روشنکِ سیاپوش! نرو به سمتِ دریا!
هنوز ترانه داریم برای فتحِ رؤیا!
روشنکِ سیاپوش! خاتونِ تیره‌بختم!
تو این کویرِ تب‌دار، من آخرین درختم!
دست غزل به همراهِ روشنکِ سیاپوش!
حسرتِ ممتدم شد، عطرِ نجیبِ آغوش!

پُکِ طولانی به سیگار! حلقه‌ی معلقِ دار!
آخرین قرصِ مسکن! لحظه‌ی ریزشِ آوار!
دشنه‌ی مقدرِ درد! بغضِ بی‌وقفه‌ی یک مرد!
پله پله تا مصیبت! بوسه بر پیشانیِ سرد!

ترانه یادم نمیاد!

ترانه یادم نمیاد ، تنها بدون دوست دارم!
بدون که با نبودنت ، قدم قدم بد میارم!
طلسم خوشبختی من ، چشمای عاشق تو بود!
وقتی که بودی میشد از روزای آفتابی سرود!

با تو میشد به ما رسید!
میشد تو رُ نفس کشید!
میشد طلوع ممتد ،
تو آینه‌ی چشم تو دید!

ترانه یادم نمیاد ، اما هنوز کنارتم!
تو یار من نیستی من ، تا ته دنیا یارتم!
میشد با دست عاشقت یه سقف پر ستاره ساخت!
پیش حضور روشننت قافیه ساخت ، قافیه باخت!

با تو میشد به ما رسید!
میشد تو رُ نفس کشید!
میشد طلوع ممتد ،
تو آینه‌ی چشم تو دید!

ترانه یادم نمیاد ، اما چشات به یادمه!
خاطره‌ها رُ رج زدن ، بودن من همین دمه!
ستاره نیس که بشمارم ، خودت باید بیای بس!
با تو میشه ترانه خوند ، تا اوج آخرین نفس!

با تو میشه به ما رسید!
میشه تو رُ نفس کشید!
میشه طلوع ممتد ،
تو آینه‌ی چشم تو دید!

وارث

شب به شب راضی اینجا ، چه ترانه بی فروغه !
همیشه رازِ حقیقت ، پشتِ پرده‌ی دروغه !
همیشه رو به غروب ، این جماعتِ رَجَزِ خون !
صداشون پُر از سکوت ، حوضِ قصه‌شون پُر از خون !
اما من وارثِ نورم ، کهکشون توی چشمه !
صدتا خورشیدِ دوباره ، توی وسعتِ صدامه !

این جماعت هنوز تو خواب ،
دنیا رُ بیدار می‌بینن !
الاغِ لَنگِ قصه رُ
یه اسبِ بالدار می‌بینن !

انگار از تمامِ قصه ، سهمِ من تیغِ بلا بود !
توی شهرِ نون‌نخورده ، گنبدا جنسِ طلا بود !
اما من آینه‌دارم ! ای نفس‌کشِ نفس‌کش !
من از این خونه نمی‌رم ! تو بایدبری ! سفر خوش !
منو تو کوچه نشون کن ! مرگِ من مرگِ صدا نیست !
جای خالیِ حضورم ، غیبتِ ترانه‌ها نیست !

این جماعت هنوز تو خواب ،
دنیا رُ بیدار می‌بینن !
الاغِ لَنگِ قصه رُ
یه اسبِ بالدار می‌بینن !

رنگِ فردا

می تونی کوها رُ جابه جا کنی ! می تونی قیامتی به پا کنی !
می تونی مشتای روزگارتُ ، پیشِ چشمِ کورِ دنیا وا کنی !
می تونی چلچله باشی تو خزون ! می تونی پُل بزنی به آسمون !
می تونی یه سقفِ رنگی بسازی ، واسه تنهایی هر ترانه خون !
می تونی تو آینه سفر کنی ! می تونی سایه ت در به در کنی !
می تونی شبهای بی ستاره رُ ، باطنینِ یه ترانه سر کنی !

اما باید یکی باشه که بفهمه لحظه هاتُ !
یه نفر که تو سیاهی ، بشناسه صدای پاتُ !
یه نفر که وقتِ گریه ، شونه شُ گرو بذاره !
وقت سر رفتنِ آواز ، غزلای نو بیاره !

می تونی تیلای ماه بشکنی ! می تونی خورشیدُ آتیش بزنی !
می تونی وا کنی این دریچه رُ ، با وجودِ صدا قفلِ آهنی !
می تونی دنیا رُ زیرُ رو کنی ! می تونی با رُ یا گفتگو کنی !
می تونی حنجره های خالی ، با هجومِ واژه روبه رو کنی !
می تونی دل رُ به دریا بزنی ! خودتُ تو سایه ها جا بزنی !
می تونی لحظه ی دل سپردگی ، غروبازُ رنگِ فردا بزنی !

اما باید یکی باشه که بفهمه لحظه هاتُ !
یه نفر که تو سیاهی ، بشناسه صدای پاتُ !
یه نفر که وقتِ گریه ، شونه شُ گرو بذاره !
وقت سر رفتنِ آواز ، غزلای نو بیاره !

زندگی به شرطِ چاقو!

تا اطلاع ثانوی ، نفس نکش آینه دار !
از اینجا تا آخرِ شب هزار تا نقطه‌چین بذار !
تا اطلاع ثانوی ، چشمتونُ هم بذارین !
زخم دریده‌ی شبُ بدون مرهم بذارین !
تا اطلاع ثانوی ، ترانه لال و کر بشه !
قاصدکِ خبررسون ، دوباره بی‌خبر بشه !
تا اطلاع ثانوی ، هیچکسی آواز نخونه !
پرنده واسه جوجه‌هاش ، قصه‌ی پرواز نخونه !

صدای هزارتا فریاد تو سکوتِ شهرِ جادوس !
شهرِ آبستنِ خلوت ، پا به ماهه یه هیاهوس !
ای صدای نو رسیده ! شبُ پُرکن از سپیده !
تو حراجِ شهرِ قصه ، زندگی به شرطِ چاقوس !

ای شبِ قدره به دست ! ای شبِ بی‌همه‌چیز !
برای فتحِ آسمون ، خونِ ستاره رُ نریز !
ساعتِ خوابِ بی‌خبر ! زنگِ رهایی رُ بزن !
بذار بازم طلوع کنه ، اون منِ آفتابی من !
باید بخونم اگه شبِ صدامُ باور نداره !
وقتی یکی تو آینه آشکای من رُ میشماره !
باید بخونم توی این قحطیِ شعرُ خنجره !
وقتی تو آستینِ رفیق ، تیغهِ تیزِ خنجره !

صدای هزارتا فریاد تو سکوتِ شهرِ جادوس !
شهرِ آبستنِ خلوت ، پا به ماهه یه هیاهوس !
ای صدای نو رسیده ! شبُ پُرکن از سپیده !
تو حراجِ شهرِ قصه ، زندگی به شرطِ چاقوس !

نگاهِ برفی

پیشِ نگاهِ سردت ،
دست و دلم می‌لرزه !
سردیِ این زمستون ،
به دیدنت می‌آرزه !

یخ می‌زنه وجودم ،
پیشِ نگاهِ سردت !
غزالِ پُر غروری ،
نمی‌رسم به گردت !

خاتونِ سردِ قصه !
با من می‌مونی یا نه ؟
کتابِ روزگار ،
با من می‌خونی یا نه ؟

تو اون نگاهِ برفی ،
قُطبِ شمالِ نشسته !
بگو که فصلِ سرد ،
تحویلِ سالِ شکسته !

بیا و مهربون باش !
یخ دلت رُ آب کن !
نگاهتُ جوابِ ،
سوالِ بی‌جواب کن !

خاتونِ سردِ قصه !
با من می‌مونی یا نه ؟
کتابِ روزگار ،
با من می‌خونی یا نه ؟

وعده‌ی آخر

یه گُل هزارتا گُلدون! یه غزل صدتا غزلخون!
توی سرسرای آواز، این همه حنجره مهمون!
بیا از آینه رد شیم، بیا پرواز بلد شیم!
بیا بارون بفهمیم! حریف این شب بد شیم!
بیا تا آخر فریاد! بیا تا طلوع شن باد!
بیا تا یه ریتم تازه! بیا تا ترانه‌ی شاد!

بیا تا تکرار جنون! بیا تا یخ بستن خون!
بیا تا بن بست نفس! بیا تا سقف بی ستون!
بیا! بیا! تا وابشن پلکای مات پنجره!
می‌خوام تو رُ داد بزیم، تا سرطان حنجره!

بیا تا دوباره دیدن! تا سر قله دویدن!
نوبت خوندن نور، دیگه بسه این شنیدن!
بیا تا رقص دوباره! بیا تا مرز ستاره!
بیا تا چشمه‌ی خورشید! بیا تا گلیم پاره!
بیا تا ضیافت من! بیا تا اوج شکفتن!
وعده‌ی آخر بوسه، اونور حصار پیرهن!

بیا تا تکرار جنون! بیا تا یخ بستن خون!
بیا تا بن بست نفس! بیا تا سقف بی ستون!
بیا! بیا! تا وابشن پلکای مات پنجره!
می‌خوام تو رُ داد بزیم، تا سرطان حنجره!

خورشیدِ کاشی

عکسِ خورشید ، خورشیدِ ابرو کمون ،
رو یه کاشی چهار گوش ، سر طاقِ خونه مون !
هنوزم خوب یادمه دل دلِ اولین نگاه !
اولین خیزِ پلنگ برای دزدیدنِ ماه !
دستامون با هم یکی شد پُشتِ شمشادای سبز !
گریه‌ها خاطره شد ، خنده‌هامون بدونِ مرز !
صدامون به هم رسید ، لحظه‌مون ترانه شد !
هرنگاهِ من تو یه شعرِ عاشقانه شد !

من می‌خوندم که تو خورشیدِ طلاپوشِ منی !
تو می‌خوندی تا ته دنیا تو آغوشِ منی !
من می‌خوندم ، تو می‌خوندی اما تاثیری نداشت !
واسه کت بستنِ شب زنجره زنجیری نداشت !

حالا گاهی می‌گذرم از دلِ اون کوچهی خوب !
می‌بینم خورشیدِ کاشی تن نداده به غروب !
می‌بینم که ابروهاش پُل زده باز بالای طاق !
می‌بینم تَرک نخورده تو هجوم اتفاق !
کاش من تو هم مته خورشیدِ اون کاشی بودیم !
کاش من تو هم یه نقطه توی نقاشی بودیم !
اما اینجوری نموند قصه‌ی عشقِ تو من !
دلایمون با هم یکی شد ، دستامون جدانشدن !

من می‌خوندم که تو خورشیدِ طلاپوشِ منی !
تو می‌خوندی تا ته دنیا تو آغوشِ منی !
من می‌خوندم ، تو می‌خوندی اما تاثیری نداشت !
واسه کت بستنِ شب زنجره زنجیری نداشت !

آزادی

صدای جیغِ درِ زندانِ شهر ، پُشتِ هر آدمی رُ می‌لرزونه !
پهلوون پنبه‌های نفس‌کش ، حتا از فکرِ نفس می‌ترسونه !
اما مردِ تنهای قصه‌ی ما ، یه اسیرِ روزِ شبِ شمرده نیست !
این‌دفعه اون کسی که رها میشه ، توی آمبولانسِ حملِ مُرده‌نیست !
کت و شلوارِ سیاهِ مخملی‌ش ، نوی‌نو ، اما مالِ سی‌سالِ پیش !
موها شُ پیره‌نشتم هردو سفید ، صورتش شیش تیغه وُ بدونِ ریش !
تو چشاش سی تا زمستونِ سیاه ، تو دلش هزارتا زخمِ بی‌دوا !
صدای پاشنه‌ی کفشش رو زمین ، می‌پیچه توی سکوتِ کوچه‌ها !

پهلوونای شیشه‌یی ! دشنه‌تونُ غلافِ کنین !
باید حسابتونُ با قیصرِ قصه صاف کنین !
زندونیای شهرِ درد ! دستای بسته‌تون رهاس !
نگاه‌کنین ! یکه‌بزن دوباره توی کوچه‌هاس !

اومده تا دوباره مثلِ قدیم ، تن‌نده به سایه‌های نارفیق !
تنها یادگارِ مردونگیاش ، اثرِ کهنه‌ی یک زخمِ عمیق !
می‌دونه توی یکی از خونه‌ها ، دخترِ قصه هنوز منتظره ،
تا صدای پای اونُ بشنوه ، پابه‌پاش تا تهِ حادثه بره !
یه‌دونه دشنه‌ی زنجانی هنوز ، توی یک جیبِ کتش برق می‌زنه !
هنوزم هیشکی حریفش همیشه ، هنوزم فکرِ قفس شکستنه !
قیصرِ خسته میره سمتِ جنوب ، سمتِ اون کوچه‌های همیشه خوب !
سایه‌ها پُشتِ سَرش قَد می‌کشن ، توی نورِ قرمزِ تَنگِ غروب !

سایه‌های عربده‌زن ! قیصرِ قصه‌ها رهاس !
خدا بیامرزه‌تتون ! وقتِ شروعِ ماجراس !
زندونیای شهرِ درد ! قاصدکم خوش خبره !
نگاه‌کنین ! تو کوچه‌ها ، پاشنه‌کشونِ قیصره !

روزِ خودسوزیِ دریا

هفتمِ جمعه‌ی قبله ، دوباره دلم گرفته !
دوباره یه دستِ سنگی چشممُ آزَم گرفته !
رو به آینه نشستم ، توی این اتاقِ بُن‌بست !
توی روسریِ مشکیت ، هنوزم عطرِ تَنَت هست !
تنها یادگارِ همینه ، یه بهانه واسه بودن !
یه دلیلِ نابِ تازه ، واسه آفتابی سرودن !

گفته بودم اگه باشی نبضِ دنیا رُ می‌گیرم !
گفته بودم تَه قصه ، دَسْت تو دَسْتِ تو می‌میرم !
اما تو اینجا نمودی ، هر دقیقه خَتَمِ من شد !
هر ترانه یه بهانه واسه با تو ، ما شدن شد !

هفتمِ جمعه‌ی قبله ، روزِ تعطیلیِ آواز !
روزِ بی‌صدا شکستن ، واسه بغضِ این غزلساز !
روزِ خودسوزیِ دریا ! روزِ دلگیرِ سرودن !
روزِ بارونیِ آینه ! روزِ بی‌تو با تو بودن !
روزِ زخمیِ ترانه ! روزِ خسته ! روزِ بی‌تاب !
روزِ دیدارِ دوباره ، با نگاهِ عکسِ تو قاب !

گفته بودم اگه باشی نبضِ دنیا رُ می‌گیرم !
گفته بودم تَه قصه ، دَسْت تو دَسْتِ تو می‌میرم !
اما تو اینجا نمودی ، هر دقیقه خَتَمِ من شد !
هر ترانه یه بهانه واسه با تو ، ما شدن شد !

آخرین خدانگهدار !

گریه کردم ، گریه کردم اما دردم نگفتم !
تکیه دادم به غرورم ، تا دیگه از پا نیفتم !
چه ترانه بی‌اثر بود ، مثل مُش زدن به دیوار !
اولین فصلِ شکستن ، آخرین « خدانگهدار ! »
دَس تکون دادنِ آخر توی اون کوچهی خلوت !
بغض بی‌وقفه‌ی آواز ، واژه‌های بی‌مروت !

بوته‌ی یاس دیگه اون ،
عطری که دوس داشتی نداد !
کوچه‌ی آشتی کنونم ،
دلارُ آشتی نداد !

من به قلّه می‌رسیدم ، اگه هم‌ترانه بودی !
صدتا سدّ می‌شکستم ، اگه تو بهانه بودی !
با تو پیسوزِ ترانه یه چراغِ شعله‌ور بود !
لحظه‌ها چه عاشقانه ، قاصدک چه خوش‌خبر بود !
کوچه‌ها بدونِ بُن‌بست ، آسمون پُر از ستاره !
شبا بی‌هراسِ خنجر ، واژه‌ها شعرِ دوباره !

بوته‌ی یاس دیگه اون ،
عطری که دوس داشتی نداد !
کوچه‌ی آشتی کنونم ،
دلارُ آشتی نداد !

قصه‌ی ما

قصه‌نویس! قصه‌نویس! هِقِ هِقِ ما رُ بنویس!
آینه‌بین تویی! بخون دردُ از این چشمای خیس!
بگو شنل قرمزی رُ گرگه کجای قصه خورد؟
بگو! بگو حسن کچل، کجای این ترانه مُرد؟
سیبِ طلا پیشکشِ تو، باقیِ قصه رُ بگو!
به شهرِ آفتاب می‌رسن، گردنه‌های تو به تو؟

قصه‌ی ما صدا نداشت!

اولُ انتها نداشت!

آسمونِ سُرِبِ شب،

برای ستاره جا نداشت!

قصه‌نویس! تو قصه‌مون برده‌ها کی رها میشن؟
دروازه‌های مُهرموم، کجای قصه وا میشن؟
جونم به لب رسید از این قصه‌های سردِ سیاه!
خسته شدم از این شبِ مُداومِ بدونِ ماه!
بگو کجای ماجرا غوله می‌افته از نفس؟
ماهی کوچیکِ سیاه، تا کی می‌مونه تو قفس؟

قصه‌ی ما هرچی که بود،

ترانه کم داشت، نه سرود!

یه روز به دریا می‌رسه،

ماهی بی قرارِ رود!

گهواره‌ی آفتاب

تو رُ از دور که تماشا می‌کنم ،
می‌بینم فاصله‌مون خیلی کمه !
اما وقتی که می‌ای کنار من ،
بین ما فاصله فریاد می‌زنه !

نازنین ! اینجا نیا ! دلم می‌خواد ،
تو رُ از این وَر دریا ببینم !
دوس ندارم با تو همنفس بشم ،
دوس دارم تو رُ تو رؤیا ببینم !

مثل نیلوفرِ آبی رو تنِ راکدِ مرداب !
قصه‌ی منْ تو اینه ، یکی بیدارِ یکی خواب !
یکی مون قافیه‌سازه ، یکی مون قافیه‌بازه !
یکی زخمِ زمهریرِ ، یکی گهواره‌ی آفتاب !

بذار از اینجا تماشات بکنم !
فاصله رؤیا رُ زنده می‌کنه !
لذتِ ترانه ساختن از چشات ،
منْ تو بازی بَرنده می‌کنه !

توی رؤیا منْ تو مثلِ همیم !
صبرِ همدیگه رُ سر نمی‌بریم !
حرفای من واسه تو غریبه نیست ،
هر دو از قصه‌ی هم با خبریم !

مثل نیلوفرِ آبی رو تنِ راکدِ مرداب !
قصه‌ی منْ تو اینه ، یکی بیدارِ یکی خواب !
یکی مون قافیه‌سازه ، یکی مون قافیه‌بازه !
یکی زخمِ زمهریرِ ، یکی گهواره‌ی آفتاب !

بهانه‌ی بیداری

ای رفاقتِ قدیمی! ای طنینِ ناسروده!
یه نفر نبضِ صداتُ از رگای ما رُبوده!
یه نفر صدای پاتُ واسه ما خاطره کرده!
بی حرارتِ نفس‌هات ، لحظه‌هاتلخه وُ سرده!
تو کی بودی که غروبِ شبِ ممتدِ ترانه‌س؟
پلکای بسته‌ی چشمات ، واسه بیداری بهانه‌س!

رنگِ صداتِ رنگِ نگاهِ ما بود!
صدای تو پناهِ واژه‌ها بود!

رفتنِ تو یادِ ما داد که همیشه موندگاری!
روتنِ درختِ قصه ، مثلِ خطِ یادگاری!
بینِ این حنجره‌سازا ، یه غریبِ سرشناسی!
واسه واژه‌های صامت ، یه صدایی، یه لباسی!
معنیِ نابِ رهایی! تو رُ می‌سپاریم به دریا!
می‌دونیم که برمی‌گردی باز به وعده‌گاهِ رؤیا!

رنگِ صداتِ رنگِ نگاهِ ما بود!
صدای تو پناهِ واژه‌ها بود!

بهارِ زرد

این تلفن خراب نیست ، تو معرفت نداری !
نامه‌ها بی‌جواب نیست ، تو معرفت نداری !
راهِ منْ تو دور نیست ، تو از ترانه دوری !
کوچه‌ها بی‌عبور نیست ، تویی که سوتِ کوری !
تو بی‌صداترینی ، من از ترانه لبریز !
تو یه بهارِ زردی ، من گلِ سرخِ پاییز !

سیبای باغمونُ ،
دیوای قصه خوردن !
انگاری توی این شهر ،
نامه‌رسونا مُردن !

حتا خبر ندارم ، کجای این سکوتی !
شاپرکِ رهایی ، یا شامِ عنکبوتی !
حیفِ نگاهِ خیسم ! حیفِ همین ترانه !
حیفِ حروفِ پاکِ این همه عاشقانه !
تو بی‌صداترینی ، من از ترانه لبریز !
تو یه بهارِ زردی ، من گلِ سرخِ پاییز !

سیبای باغمونُ ،
دیوای قصه خوردن !
انگاری توی این شهر ،
نامه‌رسونا مُردن !

خواستگاری !

خورشیدخانوم ! خورشیدخانوم ! شب اومده خواستگاری !
ما رُ فراموش نکنی ! رو عهدمون پا نداری !
خورشیدخانوم ! یه وقت نری کنیزِ دیوِ شب بشی !
ساده نشی ! گول نخوری ! همسرِ میرغضب بشی !
تو قصرِ دیوِ شب باید با بی چراغی سرکنی !
این همه عاشقُ باید دوباره دَر به دَر کنی !
ما عُمریه خاطرخواهِ نورِ شماییم ، به خدا !
دنبالِ یه رشته از اون موی طلائییم ، به خدا !

خورشید خانوم ! خورشید خانوم !
خو ا ستگارت ، قُلابیه !
به فکرِ قیچی کردنِ ،
اون موهای آفتابییه !

میگن شما منتظرین که شب ستاره دار بشه !
دلِ سیاهش مته ما ، عاشقُ بی قرار بشه !
خورشیدخانوم ! باور نکن این کلکِ دوباره رُ !
ما خیلی وقته می شناسیم این شبِ بی ستاره رُ !
حتا اگه بگین : « بمیر ! » شب جوابِ رَد نمیده !
اما دیگه دیدنتون ، به عُمرِ ما قَد نمیده !
این شبِ تاریکِ کلک ، هفتادُ هفتا جون داره !
می میره اما دوباره ، تو قصه مون پا می ذاره !

خورشید خانوم ! طلوع کنین !
تا این شب اینجا نمونه !
خروس واسه طلوعتون ،
دوباره آواز بخونه !

اگه می موندی ، می سوختی !

قَابِ عَكْسِ لُخْتِ خَالِي ،
رُوی دیوار ، میگه نیستی !
همنفس بودی یه روزی ،
دیگه نیستی ! دیگه نیستی !

تو دیگه نیستی چشمت ،
دیگه جای گم شدن نیست !
بی تو تن پوشِ ترانه ،
مرهم زخمای من نیست !

اگه می موندی کنارم ، پابه پای من می سوختی !
آینه‌ی خاطره‌ها رُ ، به یه گریه می فروختی !
تو باید می رفتی ، بانو ! موندنت سقوطِ ما بود !
حالا دوری اما هستی ، این تمام ماجرا بود !

هنوزم وقتی شبامُ ،
با ترانه می گذرونم ،
بهترین ترانه‌هامُ ،
تو دلِ خودم می خونم !

تو رُ مثلِ یه ستاره ،
اونورِ گریه می بینم !
همه‌ی گلایه‌هامُ ،
تو یه لحظه پس می گیرم !

اگه می موندی کنارم ، پابه پای من می سوختی !
آینه‌ی خاطره‌ها رُ ، به یه گریه می فروختی !
تو باید می رفتی ، بانو ! موندنت سقوطِ ما بود !
حالا دوری اما هستی ، این تمام ماجرا بود !

اسمِ تو جُرمه !

غولِ قشنگِ واژه‌ها ! پلکای آبیّت کی بست ؟
سنگِ کدوم سایه‌نشین ، شیشه‌ی عُمرتُ شکست ؟
از کی پیرسم اسمِ اون قاتلِ سرسپرده رُ ،
وقتی نشسته روبه‌روم این شبِ تیرکمون به دست !

اما تو زنده‌یی ، عزیز ! تو هر صدا ، تو هر نفس !
تو دلِ هر کبوتری ، وقتِ شکستنِ قفس !
پنجره‌های بسته‌مون ، وا میشه با ترانه‌ها !
برای بیداریِ ما ، یه شعرِ کوتاهِ تو بس !

رفتنِ تو اومدنه به شهرِ جاودانگی !
رمزِ طلوعِ تازه‌یی ، تو این ظلامِ خانگی !

اسمِ تو جُرمه ، نازنین ! تو این شبای خطِ خطی !
صدای تو یه حادثه‌س ! یه اتفاقِ قیمتی !
شب داره پوس میندازه باز ، اما ما گول نمی‌خوریم !
هنوز دارن زارمی‌زنن اون پریای پاپتی !

برای خندوندنشون ، سایه‌مُ آتیش می‌زنم !
این قُرُقُ با مشعلِ سرخِ ترانه می‌شکنم !
عکسِ تو رُ قاب می‌گیرم رو آسمونِ قصه‌مون !
به شب بگو از این به بعد ، یاغی بی‌حیا منم !

رفتنِ تو اومدنه به شهرِ جاودانگی !
رمزِ طلوعِ تازه‌یی ، تو این ظلامِ خانگی !

آبروی این قبیله

رفتنت تنها یه خوابه! تو نرفتی ، عطرت اینجاس!
کُنجِ نایابِ نفس‌هات ، تنها جای امنِ دنیاس!

توی کوچهی نگاهت ، چرخشِ هزارتا تیله‌س!
به غزلِ قسم که چشمت ، آبروی این قبیله‌س!

هم مته ماهِ تمومی ، هم مته هلالِ خنجر!
هم تبِ نگاهِ اول ، هم غمِ نگاهِ آخر!
نمی‌دونم تو چی هستی ، استوای عشقُ تردید!
هم مته سیاهیِ شب ، هم مته ظهورِ خورشید!

لبِ تو ساکنه ، اما چشمِ تو پُر از هیاهوس!
مثلِ اون وحشتِ وحشی ، که توی نگاهِ آهوس!

لابه‌لای هُرمِ گیسوت ، عطرِ بکرِ گلِ یاسه!
ململِ نازکِ دستات ، واسه من تنها لباسه!

هم مته ماهِ تمومی ، هم مته هلالِ خنجر!
هم تبِ نگاهِ اول ، هم غمِ نگاهِ آخر!
نمی‌دونم تو چی هستی ، استوای عشقُ تردید!
هم مته سیاهیِ شب ، هم مته ظهورِ خورشید!

ساده بودیم !

ساده بودیم ، ساده بودیم ، ساده مثل قلبِ عاشق !
مثل ساحلِ یه دریا ، چش براهه خطِ قایق !
ساده بودیم ، ساده بودیم ، خونه مون جای صدا بود !
یه نمکدونِ شکسته ، میون سفره‌ی ما بود !
از عزیزترین عزیزا ، دم به دم دشنه می خوردیم !
وقتِ خواب جای ستاره ، زخامون می شمردیم !

قصه ، قصه‌ی سفر بود ،
روی تیغه‌ی یه دشنه !
زندگی فقط همین بود :
دریا دورُ لبا تشنه !

ساده بودیم اما هیچکس حرفای ما رُ نفهمید !
هیچکسی پولکِ نورُ رو شبای ما نپاشید !
ساده بودیم که بفهمیم ، معنی حادثه‌ها رُ !
بچشیم از این رفیقا ! طعمِ تلخِ پُشتِ پا رُ !
هرچی بودیم ، هرچی هستیم ، هنوزم مثلِ قدیمیم !
اهلِ این حالُ هوااییم ، مهمونِ همین گلیمیم !

قصه ، قصه‌ی سفر بود ،
روی تیغه‌ی یه دشنه !
زندگی فقط همین بود :
دریا دورُ لبا تشنه !

اُرکیده‌ی وحشی من !

اُرکیده‌ی وحشی من ! از دلِ واژه قَدبکش !
با تن من مقابلِ سیلِ شبانه سدبکش !
با اون نگاهِ شعله‌بار ، رو تنِ بایرمِ بیار !
حریرِ نورُ رو سرِ این شبِ نابلد بکش !

غنچه‌ی اُرکیده ! گلبانوی خواب !
یک ترانه بر غروبِ من بتاب !
پیلهی دلواپسی رُ پاره کن !
سر بزن تا این طلوعِ بی حجاب !

اُرکیده‌ی وحشی من ! پرس به دادِ این صدا !
تویی که سوسو می‌زنی ، تو شبِ این ترانه‌ها !
تویی که عطرِ مخملی‌ت ، قلبمُ جادو می‌کنه !
بین ! کمین‌نشسته‌ام ، منتظرِ صدای پا !

غنچه‌ی اُرکیده ! گلبانوی خواب !
یک ترانه بر غروبِ من بتاب !
پیلهی دلواپسی رُ پاره کن !
سر بزن تا این طلوعِ بی حجاب !

منو بین ! منو بین ! تا قصه دیدنی بشه !
منو بخون تا شعرِ من ، شعرِ شنیدنی بشه !
تو مثلِ یک حادثه‌ای ، تو این ضیافتِ زلال !
بیا که این حادثه‌ام ، به جون خریدنی بشه !

غنچه‌ی اُرکیده ! گلبانوی خواب !
یک ترانه بر غروبِ من بتاب !
پیلهی دلواپسی رُ پاره کن !
سر بزن تا این طلوعِ بی حجاب !

مثلِ رو دریا دویدن !

من رسیدم به رسیدن !
تو من چیدی رفتی !
من بُردم ! من بُردم !
اما خندیدی رفتی !

باز بخند به هق هقِ من !
خنده‌ها ت چقدر قشنگه !
چشمات از جنسِ بلوره !
دلت از مَرَمَرُ سنگه !

من فقط فکرِ رسیدن ! تو فقط به فکرِ چیدن !
داشتنت بَرامِ یه رؤیاس ، مثلِ رو دریا دویدن !

من یه عالمه ترانه !
تو یه حسِ شاعرانه !
با تو حقِ این صدا رُ ،
پَس می‌گیرم از زمانه !

با تو می‌رسم ، ولی تو ،
عاشقِ اون منِ کالی !
منُ با صدام نمی‌خوای ،
عاشقِ اون منِ لالی !

من فقط فکرِ رسیدن ! تو فقط به فکرِ چیدن !
داشتنت بَرامِ یه رؤیاس ، مثلِ رو دریا دویدن !

ماه پیشونی

آخرین عاشقِ چشمه ، آخرین یکه‌سوارم !
توی شب جای ستاره ، برقِ دشنه می‌شمارم !
فکرِ دزدیدنِ عطرت ، منو با جاده یکی کرد !
طعمِ دشنه رُ چشیدم ، قطره قطره تا خودِ درد !
بودنت مثلِ ستاره‌س ، تو شبِ بدونِ فانوس !
پسِ پُشتِ پلکِ چشمت ، غربتِ نگاهِ آهوس !

ماه‌پیشونی ! چشمه‌ی نور ، پُشتِ همین کوهِ سیاس !
با تو به چشمه می‌رسه ، آخرِ قصه مالِ ماس !
ابرا که از هم بپاشن ، ما دوباره آبی میشیم !
به کوریِ چشمای شب ، ما داریم آفتابی میشیم !

آخرین عاشقِ چشمه ، مردِ سرزمینِ بدوشم !
یکه‌تازم اما بازم واسه تو حلقه‌بگوشم !
واسه تو که با حضورت ، منُ یادِ من آوردی !
انتظارمُ سوزوندی ، بغضِ بی‌وقفه‌مُ بردی !
برای عاشقِ خسته ، پیره‌نِ تو جون‌پناهه !
منُ تو چشمه نگاکن ! پُشتِ آینه‌ها سیاهه !

ماه‌پیشونی ! چشمه‌ی نور ، پُشتِ همین کوهِ سیاس !
با تو به چشمه می‌رسه ، آخرِ قصه مالِ ماس !
ابرا که از هم بپاشن ، ما دوباره آبی میشیم !
به کوریِ چشمای شب ، ما داریم آفتابی میشیم !

ترانه‌ی انتحار

راه می‌رم تا نرسم! با من بیا!
تشنه‌ی یه جرعه سم! با من بیا!
واسه گم کردن نام، با من بیا!
تا رسیدن به ظلام، با من بیا!

با من بیا که دس به دس،
تا آخر دنیا بریم!
بیا از این دامنه‌ی،
سیاه بی‌رؤیا بریم!

واسه آخرین سفر، با من بیا!
تادم پیچ خطر، با من بیا!
تا دمیدن غروب، با من بیا!
تا یه انتحار خوب، با من بیا!

با من بیا که دس به دس،
تا آخر دنیا بریم!
بیا از این دامنه‌ی،
سیاه بی‌رؤیا بریم!

امتحان

مثلِ گفتگوی دریا ، با شنای خیسِ ساحل !
مثلِ یه عشقِ دوباره ، واسه دل داده‌ی بی‌دل !
مثلِ یه کشتیِ متروک که توی اسکله مونده !
مثلِ یه حرفِ نگفته ! مثلِ یه شعرِ نخونده !
مثلِ یه لحظه‌ی نایاب ! مثلِ یه حسِ غریبه !
مثلِ اون لحظه که آدم ، تشنه‌ی چیدنِ سیبه !

معنی نگاهِ تو ،
تو هیچ لغت‌نامه‌ای نیست !
توی امتحانِ تو ،
فقط ترانه همیشه بیست !

مثلِ یه جاده‌ی بی‌مرز ! مثلِ خطِ یه تبسم !
مثلِ رقصِ خوشه‌های ، مستِ بی‌طاقتِ گندم !
مثلِ گلِ دادنِ دشنه ، روی خاکِ پاکِ پیرهن !
مثلِ صدتا کفشِ سُرُبی ، ده‌هزار عصای آهن !
مثلِ افسانه‌ی فانوس ، قصه‌ی زیبای خفته !
وقتی شیرِ پُشتِ میله ، یادِ جنگلش میفته !

معنی نگاهِ تو ،
تو هیچ لغت‌نامه‌ای نیست !
توی امتحانِ تو ،
فقط ترانه همیشه بیست !

اسیرِ قاب

لحظه تلخه ، ساعتاً کوک !
چشما زخمی ، کیفا ناکوک !
سایه‌ها رو تختِ خورشید ،
صورتا به آینه مشکوک !

دلا بی دل ، دستا بی دست !
جاده‌ها کور ، کوچه بُن بست !
توی این دخمه‌ی ابلیس ،
باید از عطرِ تو شد مست !

مثلِ غنچه‌ی گلِ سرخی تو برف !
وقتِ ابرازِ علاقه ، مته حرف !
وقتِ بارون مته چترُ توی ظلمتِ یه چراغ !
پُشتِ پلکای زمستون ، رمزِ بیداریِ باغ !

با تو روشن ، با تو نابم !
با تو هم‌اوجِ عقابم !
بی تو عکسِ آسمونم ،
اسیرِ حصارِ قابم !

میشه با تو تا صدا رفت !
تا دلِ حادثه‌ها رفت !
میشه با عقیقِ عشقت ،
به شکارِ اژدها رفت !

هم مته دریا بزرگی ، هم مته شبنمِ برگ !
هم مته نمِ نمِ بارون ، هم جسارتِ تگرگ !
هم تبلورِ یه آواز ، هم سکوتِ یه صدا !
تنها اما با همه ، درست مته خودِ خدا !

دریا رفیقمون بود !

بسترِ داغِ ماسه ، بادبزنِ حصیری !
دریا پُر از ستاره ، هزارتا راهِ شیری !
خزر دوباره داغه ، مثلِ تنِ تو ، بانو !
چَن تا بهار گذشت از گُم شدنِ تو ، بانو !
دریا رفیقمون بود ، تو اون روزای روشن !
نه شب بودُ نه ظلمت ، دریا بودُ توُ من !

دریا منُ صدا بزن ،
تا گُم بشم تو موجِ تو !
بذار از عمقِ گریه‌ها ،
پُل بزنم به اوجِ تو !

برای با تو بودن ، دل می‌زنم به دریا !
می‌رم تا عمقِ آبی ، آخرِ راهِ رؤیا !
تو آخرین ترانه ، منتظرت می‌مونم !
بازم مته گذشته ، هم‌نفس می‌خونم !
دریا رفیقمون بود ، تو اون روزای روشن !
نه شب بودُ نه ظلمت ، دریا بودُ توُ من !

دریا منُ صدا بزن ،
تا گُم بشم تو موجِ تو !
بذار از عمقِ گریه‌ها ،
پُل بزنم به اوجِ تو !

سروده‌های ناسرود

زیبای خفته‌ی غزل! عزیزِ تن داده به خواب!
از این ظلام بی‌زوال، بر سرِ واژه‌ها بتاب!
بزن به سیمِ عربده، در این طلوعِ غم‌زده!
که مه‌لقای قصه‌ها، به خوابِ ما نیامده!
بی‌تو دوباره با توأم! همیشه دورِ همنفس!
بیا به سمتِ این صدا، بیا به مشرقِ قفس!

بر تنِ این سازِ سپید، رنگِ سرانگشتِ تو کو؟
آینه نو نمی‌شود، مُشتِ تو کو؟ مُشتِ تو کو؟
سروده‌های ناسرود، غزلِ ترانه‌ی تو بود!
چلّه‌نشین‌ترین منم، به وعده‌های دیرِ زود!
دوباره بی‌صدای پا، بیا به جشنِ بوسه‌ها!
بزن! بزن به ضربِ ماه، به رقصِ شعرِ من بیا!
من از تو سر نمی‌روم، که سرزمینِ من تویی!
با تو به قلّه می‌رسم، قلّه‌نشینِ من تویی!

بر تنِ این سازِ سپید، رنگِ سرانگشتِ تو کو؟
آینه نو نمی‌شود، مُشتِ تو کو؟ مُشتِ تو کو؟

یه موتور می خوام ، یه جاده...

یه موتور می خوام یه جاده ،
که به آخر نرسه !
پُشتِ چشمکِ چراغش ،
پاسبونِ سَرِ نرسه !

یه موتور می خوام که من رُ ،
بیره از این سکون !
رَخشِ بی ترمزِ من باشه ،
واسه فتحِ جنون !

یه موتور می خوام ، یه جاده که نهایتش تو باشی !
تَرکِ لحظه‌هام بشینی ، با من از دنیا جداشی !

یه موتور می خوام که چرخش ،
مثلِ روزگارِ نچرخه !
فکرِ راهِ تازه باشه ،
روی یک مدارِ نچرخه !

یه موتور می خوام که من رُ ،
بیره تالبِ پرواز !
گریه‌هامُ قاب بگیره ،
توی زیرُ بَمِ آواز !

یه موتور می خوام ، یه جاده که نهایتش تو باشی !
تَرکِ لحظه‌هام بشینی ، با من از دنیا جداشی !

سپر هراس من !

یه نفر بین دو آینه‌س ، که خودش رُ دوس نداره !
دنبالِ یه اسمِ تازه‌س ، یه شکفتنِ دوباره !
یه نفر بینِ دو آینه‌س ، صورتش برآش نقابه !
خنده‌هاش برآش غریبه‌س ، غصه‌هاش صدتا کتابه !
نگاکن ! طنینِ آینه ، نبضِ انعکاسِ من نیست !
پیره‌نِ سرخِ ترانه ، سپرِ هراسِ من نیست !

یه نفر بینِ دو آینه داره فریاد می‌زنه !
میگه جادوی شبُ کدوم ترانه میشکنه ؟

منُ از پيله رها کن ! آینه شکستنی نیست !
بگو به کویرِ سُربی ، راهِ دریا بستنی نیست !
نمیشه جاده‌ی موجُ ، با ستونِ ماسه سد کرد !
باید این خاطره‌ها رُ ، از پُلِ ترانه رد کرد !
باید از ستاره پرسید ، رمزِ بیداریِ نورُ !
باید از ترانه پُر کرد ، کوچه‌های سوتُ کورُ !

یه نفر بینِ دو آینه داره فریاد می‌زنه !
میگه جادوی شبُ کدوم ترانه میشکنه ؟

چترم آتیش می زنم!

از عقربه جلوترم ، اما به تو نمی رسم !
از این پرنده‌ها سرم ، تنها به تو نمی رسم !
تنها تویی که اونورِ مرزِ نفس‌های منی !
تنها تویی که دم به دم به هق هقم سر می زنی !
بذار که از تو بگذرم ، مثلِ شهاب از دلِ شب !
بذار که از تو پُرشم ، مثلِ یه حوضِ لب‌به‌لب !

وقتی دل رو به زوال !
وقتی آرزو محال !
تو بخون از سرِ آواز !
وقتی حتا لاله لال !

وقتِ بلوغِ آینه‌س ، وقتِ غزلخونیِ نور !
من رُبه فردا برسون ، از این شبای سوت کور !
بذار که تر بشم از این ابرِ بزرگِ بی‌قرار !
عزیزِ بارونیِ من ! رو سرِ لحظه‌هام بیار !
چترم آتیش می زنم ! حریرِ رگبارِ توأم !
بذار من خط بزنین ! عاشقِ تکرارِ توأم !

وقتی دل رو به زوال !
وقتی آرزو محال !
تو بخون از سرِ آواز !
وقتی حتا لاله لال !

مشقِ تاریخ

تاریخُ که ورقِ زدم ، بغضِ هزارساله شکست !
از دلِ خاکسترِ من ، جرقه‌های تازه جَست !
تاریخُ که ورقِ زدم ، دیدم چقدر شادی کمه !
دیدم بهشتِ سبزِ ما ، گاهی مئه جهنمه !
خطُنشونِ کورُشُ ، دیدم روی سینه‌ی سنگ !
مناره‌های جُمجُمه ، سَلّاحیِ تیمورلنگ !
سایه‌ی اسکندرُ مرگ ، چنگیزُ قومِ سربدار !
دروازه‌های بازِ شهر ، قاصدکِ شترسوار !

تو مشقای تاریخِ ما ، هیچ دهه‌ی نابی نبود !
تو تقویمای کهنه‌مون ، یه برگِ آفتابی نبود !

آسمونِ قصه‌ی ما همیشه خاکستری بود !
حافظِ خسته عشقُ تو سایه‌ی سرنیزه سرود !
گاهی ستاره‌ی غزل ، از قُرُقِ سایه گذشت !
اما بالون ستاره هم برگِ سیاهی برنگشت !
شب دوباره به اسمِ روز ، رو بومِ آسمونِ نَشست !
همیشه یک نخورده مست ، آینه‌ی خورشیدُ شکست !
همیشه اولِ طلوع ، خورشیدِ قصه کشته شد !
تو این غروبِ کهنه سال ، تاریخِ ما نوشته شد !

تو مشقای تاریخِ ما ، هیچ دهه‌ی نابی نبود !
تو تقویمای کهنه‌مون ، یه برگِ آفتابی نبود !

عروجِ بی‌علاج

سقفِ اتاقِ پایینِ میاد یا من دارم بالا میرم ؟
یه عُمرِ منتظرِ بودم ، حالا میرم ! حالا میرم !
میگن که پُشتِ این نفس ، یه باغِ سبزِ خوشگله !
قصه رُ باور می‌کنم ، اگر چه خیلی مُشکله !
دلم خوشِ که توی باغ ، نشستنی پای یک درخت !
منتظرِ منی هنوز ، دخترِ نازِ تیره‌بخت !
دلم خوشِ که لاقُل ، تنه‌ایمون مالِ همه !
خنده‌هامون بغل‌بغل ، گریه‌هامون خیلی کمه !

خوابِ همیشگیِ من !
شروعِ بیداریِ تو !
بیا ! دلم خسته شد از ،
خوابای تکراریِ تو !

با این خیالاتن میدم ، به این عروجِ لاعلاج !
اونجا ما فواره می‌شیم ، تو حوضی از بلورُ عاج !
اما اگه چشمای تو ، منتظرِ من نباشه ،
اگه دوباره سهیمِ من ، گریه‌ی بی‌صدا باشه ،
اون باغِ سبزُ نمی‌خوام ، بی‌تو برام خیلی کمه !
بدونِ تو حتا بهشت ، برام مته جهنمه !
اگه تو اونجا نباشی ، باز می‌رسم اولِ سطر !
اولِ سطرِ اسمِ تو ، دخترِ بابونه وُ عطر !

خوابِ همیشگیِ من !
شروعِ بیداریِ تو !
بیا ! دلم خسته شد از ،
خوابای تکراریِ تو !

گرگُ میش

لابه‌لای استکان‌ها ، همیشه حرفِ ستاره‌س !
شبِ ما روز میشه اما روزمون شبِ دوباره‌س !
تو باید باشی نیستی ، هم‌پیاله‌ی همیشه !
بی‌تو روزُ شب ندارم ، زندگیم تو گرگُ میشه !
تو اسیرِ قصه بودی ! زندگی برات قفس بود !
واسه تو دریا یه جرعه ، واسه من یه قطره بس بود !

حتا تو بازیِ « رفتن » ،
تو جلوتری ، ستاره !
واسه این چشمای بسته ،
شبُ روز فرقی نداره !

بیا یک لحظه خیال کن ، قصه‌مون وَرَقِ نخورده !
فکر کن اون بادبادکا رُ بادِ نَابَلَدِ نَبُرده !
بیا یک نفس ، یه لحظه ، باز منُ ببر به دیروز !
بذار از تو گر بگیرم ، تو همون شعله‌ی تن‌سوز !
پُشتِ این چشمای ابری ، توی آینه تویی ! تو !
این صدا رُ از تو دارم ، نفسِ سینه تویی ! تو !

حتا تو بازیِ « رفتن » ،
تو جلوتری ، ستاره !
واسه این چشمای بسته ،
شبُ روز فرقی نداره !

طلسمِ خواب

تو رُ دیدم ! تو رُ دیدم ،
توی پَسکوچه‌ی خواب !
من سوارِ اسبِ اَبَلق ،
تو پرزادِ کتاب !

خونه‌مون یه قصرِ مَرَمَر ،
وسطش حوضِ بلور !
غولِ شبِ اسیرِ بطری ،
تَه اقیانوسِ دور !

دنیا مُفتم نمی‌ارزه بدونِ طلسمِ خواب !
کاش منُ تو قصه بودیم توی برگای کتاب !

توی خوابِ نگاهِ تو
چه مهربونه ، خوبِ من !
واسه این دلم می‌خواد ،
تو خوابِ بمونه ، خوبِ من !

توی خوابم تو رُ دارم ،
این برای من بَسه !
توی رؤیا نفس ت ،
با نفسم همنفسه !

دنیا مُفتم نمی‌ارزه بدونِ طلسمِ خواب !
کاش منُ تو قصه بودیم توی برگای کتاب !.

جامِ نِهانِ نما

همنفسم ! هممفسم ! خسته‌تر از ترانه‌ام !
لالُ کمینِ نشسته‌ی یک غزلِ شبانه‌ام !
کوچه‌نشینِ پرسه‌گرد ، تا طپشِ دشنه وُ درد ،
در صفِ اجباریِ این حراجِ تازیانه‌ام !

می‌روم نمی‌رسم به اوجِ سقفِ بی‌ستون !
تیشه به ریشه می‌زنم ، تا دلِ فواره‌ی خون !
تیشه‌ی فرهادیِ من ! دلِ دلِ آزادیِ من !
بگو به قله می‌رسم از این گذرگاهِ جنون ؟

به من بگو به باغِ ما چگونه چیره شد خزان ؟
که این حریقِ بی‌حیا شراره زد به جانمان !

تشنه‌تراز همیشه‌ام ! جامِ نِهانِ نما کجاست ؟
هق‌هقِ بی‌دروغِ من ، خنده‌ی بی‌ریا کجاست ؟
از پیِ کشفِ آینه‌ واژه به واژه می‌روم ،
با منِ خودِ غریبه‌ام ، آن منِ آشنا کجاست ؟

من که از این گریه پُلی به سحرُ جادو نزدم ،
پیشِ حضورِ مُمتدِ حادثه زانو نزدم ،
در این ظلامِ توبه‌تو ، جُرمِ مرا به من بگو !
من که تلنگری به این بغضِ غزلگو نزدم !

به من بگو به باغِ ما چگونه چیره شد خزان ؟
که این حریقِ بی‌حیا شراره زد به جانمان !

قبیله‌ی بی‌مست

مرا به نام صداکن ،
که از تو نام بگیرم !
که آخرین نفسم را ،
من از تو وام بگیرم !

مرا به حادثه نسپار ،
در این مدارِ شب‌آشوب !
که ماندگارترینم ،
در این دمامِ عقرب !

من به بیداریِ شب خندیدم !
رازِ هر آینه را پرسیدم !
با من از اوج صدا جاری باش !
من سحرخیزتر از خورشیدم !

مرا به نام صدا کن ،
که در صدای تو باشم !
بیا به رسمِ نوازش ،
که در هوای تو باشم !

مرا به نام صداکن !
همیشه همدم همدست !
که بی‌دروغ‌ترینم ،
در این قبیله‌ی بی‌مست !

من به بیداریِ شب خندیدم !
رازِ هر آینه را پرسیدم !
با من از اوج صدا جاری باش !
من سحرخیزتر از خورشیدم !

کتاب ما بسته شده !

وقتی غزل سر می رسه ، حس می کنم کنار می !
حس می کنم مثل قدیم ، عاشق بی قرار می !
وقتی غزل سر می رسه ، حس می کنم تو با منی !
حس می کنم که اومدی طلسم من رُ بشکنی !
اما تو اینجا نمیای ، قصه ی ما تموم شده !
تمام لحظه های تو ، به پای من حروم شده !

خوب می دونم ، خوب می دونم ،
تو توی خوابم نمیای !
برای خوندن یه شعر ،
از این کتابم نمیای !

وقتی که رفتی دل من ، اینجوری عاشقت نبود !
شعرای کال دفترم ، اون روزا لایقت نبود !
حالا که من برای تو سبد سبد گل می سازم !
برای برگشتن تو ، با واژه ها پل می سازم !
اون دل نارفیق تو ، از دل من خسته شده !
خوب می دونم مدتی کتاب ما بسته شده !

خوب می دونم ، خوب می دونم ،
تو توی خوابم نمیای !
برای خوندن یه شعر ،
از این کتابم نمیای !

غیرمجاز

تو کی هستی که نگاهت مته قصه پُر رازه ؟
تو کی هستی که تو این شب ، نفست غیرمجازه ؟

تو کی هستی که با اسمت ، پُشتِ سایه‌ها می‌لرزه ؟
تو کی هستی که حضورت ، واسه من تنها نیازه ؟

با منی مثلِ خودِ من ! مثلِ تن ! مثلِ یه پیره‌ن !
اما بینِ دستای ما ، فاصله دورِ درازه !

بذار از تو گُر بگیرم ! بذار آفتابی بمیرم !
آخه این کولی یه عُمَره ، واسه تو ترانه‌سازه !

با تو فردا رُ می‌بینم ! سیبِ خورشیدُ می‌چینم !
با تو من صدتا کتابم ، پُرم از شعرای تازه !

چه نگاهِ بی‌نقابی ! چه ترانه‌های نابی !
انگاری تمومِ دنیا ، توی اون چشمای نازه !

صدتا می‌خونه‌ی بسته ، پُشتِ پلکِ تو نشسته !
چرا چشمتُ می‌بندی ؟ بگو کی می‌خونه بازه ؟

دل بده به زخمه‌ی درد ! که صدامُ نقطه‌چین کرد !
انگاری تو ختمِ آواز ، صدای گریه‌ی سازه !

زنده‌بگور

بوی کافور میده دستم ، چقد از ترانه دورم !
می‌زنه نبضِ نفس‌هام ، اما من زنده‌بگورم !
وقتِ غیبتِ نگاهت ، زندگی آینه‌ی مرگه !
گلِ نیلوفرِ رؤیا ، زیرِ رگبارِ تگرگه !
با تو دریایِ غرورم ، اما بی‌تو دریا تشنه‌س !
بی‌تو سینه‌ی سکوت‌م ، تشنه‌ی تیغ‌ه‌ی دشنه‌س !

هم طلوعُ هر غروب‌ی !
بدی اما خیلی خوبی !
واسه این زانو شکسته ،
یه طلسمِ نقره‌کوبی !

وقتی میرسم به آخر ، توی دالونِ یه بُن‌بست ،
دمِ آخرِ سقوطم ، اوجِ غیبتِ یه همدست ،
تو مته یه نردبومی ، که میاد از دلِ خورشید !
باز میشه صدتا گذرگاه ، توی آینه‌ی چشات دید !
بیا ! خاتونِ قدیمی ! یه ترانه مهمونم کن !
یه حصیرِ کهنه‌ام من ، قالیِ سلیمونم کن !

هم طلوعُ هر غروب‌ی !
بدی اما خیلی خوبی !
واسه این زانو شکسته ،
یه طلسمِ نقره‌کوبی !

نامه

فالِ اون دخترِ کولی تو خیابون ، یادته ؟
گفت دلِ شیشه‌ییم می‌شکنی آسون ، یادته ؟
تو می‌گفتی که دروغه ! ما همیشه با همیم !
لحظه‌ی تلخِ جداییِ دلامون ، یادته ؟

حالا هی نامه‌ها رُ به قاصدکها می‌سپارم !
می‌نویسم که هنوز مثلِ قدیم دوستِ دارم !
قاصدکها توی دستِ باد میرن یه جای دور ،
من تو هر ترانه‌یی اسمتُ صدبار میارم !

حالا که نامه‌ها رُ گم می‌کنه نامه‌رسون ،
نازنینم ! به خودت سلامِ ما رُ برسون !

نگو یادت نمیاد اون همه حرفای قشنگ !
نگو تکرارِ نمیشن خاطره‌های رنگ به رنگ !
حالا من تو هر ترانه می‌شکنم هزار دفه ،
حالا قصه‌مون شده افسانه‌ی ماهُ پلنگ !

تو همیشه دورِ دوری ، من همیشه پابه‌پات !
چشمِ براهِ دیدنت ، منتظرِ زنگِ صدات !
هر جای قصه که هستی این حقیقت رُ بدون :
یه نفر تا ته دنیا نامه می‌فرسته برات !

حالا که نامه‌ها رُ گم می‌کنه نامه‌رسون ،
نازنینم ! به خودت سلامِ ما رُ برسون !

نبضِ دُهلِ کوبِ سکوت...!

ترانه خونِ شب زده ! جای صدات کی لب زده ؟
کی از طلوعِ حنجرهت ، یه پُل به عمقِ شب زده ؟
ترانه خونِ شب زده ! قُل قُلِ حنجرهت کجاس ؟
فاصله فریاد می زنه :پَس پُلِ حنجرهت کجاس ؟
نبضِ دُهلِ کوبِ سکوت ، صداتُ دزدیده ، عزیز !
جعبه‌ی جادوی سیاه ، تو رُ پسندیده ، عزیز !
صداتُ نفروشی یه وقت به این دروغِ شیشه‌ای !
اون همیشه سَرور وُ ، تو بنده‌ی همیشه‌ای !

آی ! دروغگو ! آی ! دروغگو !

جعبه‌ی سیاهِ جادو !

هنوزم سایه‌ی چاقو ،

مونده رو گردنِ آهو !

سازای نامریبی شده ! صداهای دروغکی !
واژه‌های همیشگی ! ترانه‌های آبکی !
گریه‌های بدون بغض ! عربده‌های بی دلیل !
زجّه‌زنای حرفه‌یی ! نُت‌های ناقصِ علیل !
غزل چه دربه در شده تو این ضیافتِ کثیف !
سایه رَجَزخون شده باز ، تو این جدالِ بی حریف !
صدای من بُلن تر از میله‌های این قفس !
جای هزارتا حنجره ، داد می زنم ! نفس ! نفس !

آی ! دروغگو ! آی ! دروغگو !

جعبه‌ی سیاهِ جادو !

هنوزم سایه‌ی چاقو ،

مونده رو گردنِ آهو !

تلفنِ راهِ دور

یه نفر رو خطِ ماس! انگاری لال، نازنین!
مثلِ یه کرکسِ گُشنه که نشسته به کمین!
بیا «دوستِ دارم» اُرُ بذاریم برای بعد،
تا دیگه ادا نشه مُرادِ این چله‌نشین!

اینجا دوستِ دارمُ دوس ندارن تو قصه‌ها!
آخه بعضی از طلسمای می‌شکنه با این صدا!
دیگه گوشه‌ی رُ بذار! صداتُ می‌شنوم هنوز!
من هنوزم با توأم از این‌وَرِ فاصله‌ها!

تلفن برای ما تنها یه یادآوریه!
تا که یادمون نره زمستونِ آخریه!

منُ تو به سیمُ گوشه‌ی که نیازی نداریم!
هیچ علاقه‌ای به این روده‌درازی نداریم!
گُرگِ گُرگم به هوا هر جا می‌ریم دنبالِ ماس!
اون نمی‌دونه که ما میلی به بازی نداریم!

وقتی تقویمِ تو نو شد دوباره کنارتم!
دیگه تا جمله‌ی آخرِ ترانه یارتم!
دوباره «دوستِ دارم» رُ با تو فریاد می‌زنم!
تا رسیدنِ بهارِ بازم به انتظارتم!

تلفن برای ما تنها یه یادآوریه!
تا که یادمون نره زمستونِ آخریه!

قول ای تو !

من دیگه بر نمی‌گردم ، اشکاتُ هَدَرَ نکن !
توی این لحظه‌ی آخر ، دلُ دَر به دَر نکن !

من باید بَرَم ولی ، تو باید اینجا بمونی !
وقتِ دلتنگی بازم ترانه‌ها مُ بخونی !

قَدِ یه چشم به هم زدن ، قول ای تو دَووم نداشت !
دستِ تو حتا یه نهال ، تو گُلدونِ دلم نکاشت !
من مئه آینه شدم ، تا تو رُ تکرار بکنم !
اما چشای ماتِ تو یه آینه رو به روم نداشت !

من ساده فکر می‌کردم که همیشه بامنی !
فکر می‌کردم که میای سایه‌ها رُ پس می‌زنی !

اما تو به آینه وُ ترانه پُشتِ پا زدی !
اون وِرِ حادثه‌ها ، تازه سراغم اومدی !

قَدِ یه چشم به هم زدن ، قول ای تو دَووم نداشت !
دستِ تو حتا یه نهال ، تو گُلدونِ دلم نکاشت !
من مئه آینه شدم ، تا تو رُ تکرار بکنم !
اما چشای ماتِ تو یه آینه رو به روم نداشت !

ساعتِ تحویلِ شب

آتیش به جونم زدن این دریچه‌های نیمه‌باز!
خسته‌ام از ضجّه‌ی این زنجره‌ی روده‌دراز!
تا کی حضورِ نقطه‌چین؟ تا کی جوون‌مرگی ساز؟
آی! بوتیمارِ در به در! خونه‌ت رو دریا نساز!

حلب‌آباد هنوزم آباده!
هنوزم هستی ما برباده!
بطریِ جادو شکست اولِ شب،
دیوِ قصه‌ها بازم آزاده!

دوباره رو سینه‌ی سرو، زخمِ بدِ خطِ نشون!
دوباره قحطیِ نفس، دوباره روزنامه‌کشون!
آبتنیِ کبوترا، تو حوضِ سرخِ خون‌شون!
مردِ سپیده یک نفر، دیوِ سیاه قشون، قشون!

حلب‌آباد هنوزم آباده!
هنوزم هستی ما برباده!
بطریِ جادو شکست اولِ شب،
دیوِ قصه‌ها بازم آزاده!

ساعتِ تحویلِ شبه! وقتِ چراغونی روز!
فتیله‌های شعله‌ور، جرقه‌های سایه‌سوز!
وقتِ طلوعِ روشنی، از تهِ قصه تا هنوز!
برای بانوی غزل، یه جامه‌ی تازه بدوز!

حلب‌آباد هنوزم آباده!
هنوزم هستی ما برباده!
بطریِ جادو شکست اولِ شب،
دیوِ قصه‌ها بازم آزاده!

هشتمین رنگ

تو دورنگی! هم زمینی، هم به رنگِ آسمونی!
هشتمین رنگِ قشنگِ جاده‌ی رنگین‌کمانی!
منُ بی‌صدا می‌خواستی، اما من از تو می‌خوندم!
پُشتِ پا زدی به حسم، تا بیفتم، اما موندم!
تو دورنگی! تو دورنگی، اما من با تو یه رنگم!
تو یه خوابِ ناتمومی، من پُر از خوابِ قشنگم!

شبِ تاریکِ چشات،
یه ستاره نداره!
پیشِ زیباییِ تو،
ترانه هم کم میاره!

تا سرِ کوهِ ستاره، واسه دیدنت دویدم!
صد دفه زانو شکستم، اما پا پس نکشیدم!
گفتی گوش به زنگ می‌مونی، تا بازم برات بخونم!
اما رفتی نمودی، تا تکُ تنها بمونم!
تو دورنگی! تو دورنگی، اما من با تو یه رنگم!
تو یه خوابِ ناتمومی، من پُر از خوابِ قشنگم!

شبِ تاریکِ چشات،
یه ستاره نداره!
پیشِ زیباییِ تو،
ترانه هم کم میاره!

مهتابی

نبضِ نفس ، نبضِ صدا ، نبضِ ترانه دستمه !
اما بدونِ بودندت ، هر نفسم شکستمه !
تو از کدوم طایفه‌یی که دریا خونبهای توست ؟
رو جاده‌های پیشِ روم ، همیشه جای پای توست !
نیستی ولی مثلِ چراغ ، راهُ نشون میدی به من !
برس به دادِ واژه‌ها ! فاصله‌ها رُ خط‌بزن !

تو یه جون‌پناهِ سبزی ،
توی این روزای زرد !
تنِ تو مهتابی ،
میشه تو شب پیدات کرد !

خودت بگو ! خودت بگو ، بعدِ کدوم نفس میای ؟
کجای قصه با کلید سراغِ این قفس میای ؟
چلچله‌ی کدوم بهار ، پشتِ خزونُ میشکنه ؟
شاپرکُ شمعِ کدوم خاطره آتیش میزنه ؟
عزیزِ بی‌صدای من ! جوابِ این صدا چیه ؟
بندِ دهن‌بندِ سکوت ، تو دستِ پنهونِ کیه ؟

تو یه جون‌پناهِ سبزی ،
توی این روزای زرد !
تنِ تو مهتابی ،
میشه تو شب پیدات کرد !

من تو

بختِ ما بختکيه ، تو شب اسيريم من تو !
نمی ترسيم از قفس ، همدلِ شيريم من تو !
يه مداد رنگي بيار تا شب خط خطي کنيم !
مرگ باور نداريم ، خيلي دليريم من تو !

من تو يا تو من فرقي نداره ، دخترک !
شعله‌ي ما دخلِ اين شب مياره ، دخترک !

عمریه که پای این چوبه‌ی داريم من تو !
همه خوابن هنوز خيلي بيداريم من تو !
بگو هيشکي چشماش نبنده به گردنه‌ها ،
هر کدوممون جای صدا تا سواريم من تو !

من تو يا تو من فرقي نداره ، دخترک !
شعله‌ي ما دخلِ اين شب مياره ، دخترک !

من تو هر چی باشيم از اين غزل دزدا سرّيم !
بديم اما هنوزم از اين سياهی بهتريم !
بينِ اين چهل کلاغ ، که سق سياهن همشون ،
تنها ما کبوترِ نامه‌برِ خوش خبريم !

من تو يا تو من فرقي نداره ، دخترک !
شعله‌ي ما دخلِ اين شب مياره ، دخترک !

دریا رُ دریاب !

رودخونه ! دریا رُ دریاب !
بی تو تصویرِ کویره !
راه بیفت برو سراغش !
فردا دیره ! فردا دیره !

اگه دریا رُ نبینی ،
برهوت به جاش می شینه !
دریا عُمَرِی که می خواد ،
خطِ آیتُ ببینه !

رودخونه ! رودخونه ! کجایی ؟
کی میایی ؟ کی میایی ؟
دریا تو تَنش اسیره ،
تو رهایی ! تو رهایی !

من همون دریای خسته م ،
که داره میشه یه مرداب !
بی تو خشکِ خشکِ خشکم !
رودخونه ! گریه مْ دریاب !

بیا تا دستای آبییم ،
دستای تو رُ بگیره !
بیا تا موجِ ترانه ،
از دوباره جون بگیره !

رودخونه ! رودخونه ! کجایی ؟
کی میایی ؟ کی میایی ؟
دریا تو تَنش اسیره ،
تو رهایی ! تو رهایی !

گریه کن !

گریه کن دلت سبک شه !
اگه دل مونده تو سینه !
سرتُ بذار رو شونه م ،
تنها پیشکشم همینه !

بذار این شونه‌ی نمناک ،
تکیه‌گاهِ گریه باشه !
بذار این خسته بیفته ،
تا شاید دوباره پاشه !

گریه کن دلت سبک شه ، من فدای گریه‌هاتم !
تو رُ تنها نمی‌دارم ، تا همیشه پایه‌پاتم !

زیرِ بارونِ نگاهت ،
غسلِ تعمیدِ ترانه‌س !
میری اما برمی‌گردی ،
این سفر چه عاشقانه‌س !

برو ! من اینجا می‌مونم ،
چش براهتم همیشه !
می‌دونم که برمی‌گردی ،
قصه‌مون تموم نمیشه !

گریه کن دلت سبک شه ، من فدای گریه‌هاتم !
تو رُ تنها نمی‌دارم ، تا همیشه پایه‌پاتم !

بازی سال

چه سخته مرگِ باغچه رُ دیدنُ حرفی نزدن !
به غولِ زشتِ زمهریر ، یه گوله برفی نزدن !
چه سخته لالُ بی صدا از لبِ دشنه رد شدن !
عاشقِ دریا بودنُ اسیرِ دستِ سد شدن !
چه سخته قَد کشیدن از عمقِ یه دره‌ی عمیق !
تو این زمستونِ بلند ، فکرِ شروعِ یه حریق !

خورشیدِ گیس طلا ! بیا ! رو چشمِ ما قدم بذار !
جوانه‌های عاشقُ از دلِ خاک بیرون بیار !
خاطره‌های منجمد ، منتظرِ طلوعتن !
آخرِ خطِ رسیده‌ها ، منتظرِ شروعتن !

بیا تا این یخای بد ، آب بشن از حرارتت !
بیا تا پُشتِ زمهریر ، بشکنه پیشِ قدرتت !
بیا که باغچه عُمری اسیرِ سرما وُ غمه !
بیا که مرگِ غنچه‌ها ، تو باغچه‌مون دم به دمه !
بیا ! بیا ! که نورِ تو ، باغچه رُ زنده می‌کنه !
بهارُ تو بازی‌سال ، بازم برنده می‌کنه !

خورشیدِ گیس طلا ! بیا ! رو چشمِ ما قدم بذار !
جوانه‌های عاشقُ از دلِ خاک بیرون بیار !
خاطره‌های منجمد ، منتظرِ طلوعتن !
آخرِ خطِ رسیده‌ها ، منتظرِ شروعتن !

من زمینم !

این صدا صدای خاکه ، روی موجِ خیسِ دریا !
زخمِ تاریخیِ کابوس ، بغضِ دلنشینِ رؤیا !
این صدا صدای خاکه ، آخرین صدای بیدار !
خونه داره قصه می‌گه ، واسه این خیلِ عزادار !
منُ بشنو ! منُ بشنو ! من صدایِ آخرینم !
قصه‌ی هزارتا قرنم ! من زمینم ! من زمینم !

زخمِ ناباورِ تاتار ، جای پای لنگِ تیمور !
مونده روی سینه‌ی من ، حفره‌های ممتدِ گور !
منُ آفتابی نگاه کن ! تا یه فصلِ تازه باشم !
هنوزم با یه اشاره ، میتونم پُر از صداشم !

سبزِ سیزم اگه نبضت ، نبضِ بیدارِ چمن شه !
من بهشتم اگه دستات مرهمِ زخمای من شه !
پیلای کهنه رُ بشکن ! تا رها شه شاپرک باز !
با لبِ بستهِ صدام کن ! دل بده به گریه‌ی ساز !
تنِ بی‌لباسِ من رُ ، میشه با جوانه پُر کرد !
میشه این خونه‌ی خوبُ ، بازم از ترانه پُر کرد !

زخمِ ناباورِ تاتار ، جای پای لنگِ تیمور !
مونده روی سینه‌ی من ، حفره‌های ممتدِ گور !
منُ آفتابی نگاه کن ! تا یه فصلِ تازه باشم !
هنوزم با یه اشاره ، میتونم پُر از صداشم !

من بشکن !

من بشکن ! من بشکن ! من از آئینه سرشارم !
توی این قابِ صدپاره ، بازم عکسِ تو ر دارم !
من بشکن ! من بشکن ! صدام از پا نمی افته !
بازم تن می زنم از شب ، توی هر شعرِ ناگفته !
من بشکن اگه شب از هجومِ واژه غمگینه !
غریو انعکاسم من ! صدای آینه آینه !

دوباره من ! دوباره من ! ترانه سازِ شب بشکن !
خسته لال بی نفس ، تو این شبِ عربده زن !
دوباره پارکِ سوت کور ، دوباره خاطراتِ دور ،
کنج همون نیمکتِ سبز ، بغضِ لگد کوبِ چمن !

ببین ! خورشیدِ بیداری ، همین فانوسِ کم نور !
چراغِ روشنِ شعرم ، چقدر از سایه ها دوره !
من بشکن ! من بشکن ! شکستنِ عاده اینجا !
غزل سازی چه دشواره ، چه مُردنِ راحت اینجا !
برای خنجرِ کینه ، تو این ظلمتِ غلافی نیست !
واسه بیداریِ دریا یه موجِ مُرده کافی نیست !

دوباره من ! دوباره من ! ترانه سازِ شب بشکن !
خسته لال بی نفس ، تو این شبِ عربده زن !
دوباره پارکِ سوت کور ، دوباره خاطراتِ دور ،
کنج همون نیمکتِ سبز ، بغضِ لگد کوبِ چمن !

مرثیه‌ی خروس

دیگه شب بو ، بو نمیده ! رنگِ این شبم پُریده !
انگار از اونورِ ابرا ، داره می‌رسه سپیده !
ای خروسِ سر بُریده !

خوش صدای پَرِ حنایی ! پس چرا تو بی‌صدایی !
نکنه پنجه‌ی روباه ، سینه‌ی تو رُ دریده ؟
ای خروسِ سر بُریده !

حنجره‌ت جنسِ طلا بود ! به ترانه مبتلا بود !
کی با خنجر روی آواز ، خطِ سرخابی کشیده ؟
ای خروسِ سر بُریده !

تو صدای آخرینی ! حالا نیستی که ببینی ،
بی‌تو هیچکس توی این ده ، رنگِ آفتاب ندیده !
ای خروسِ سر بُریده !

بی‌تو خورشیدم نیومد ! این سیاهی سَر نیومد !
انگاری دستای ظلمت ، سیبای طلا رُ چیده !
ای خروسِ سر بُریده !

فکرِ آخرین نبردی ! می‌دونم که برمی‌گردی !
از هراسِ خوندنِ تو ، دیوِ قصه ورپُریده !
ای خروسِ سر بُریده !

همطپش

عزیزِ پا به راهِ من! رفتنِ تو ترانه نیست!
سهَمِ من از هجرتِ تو، زمزمه‌ی شبانه نیست!

در این طلوعِ نیمه‌جان، مرا به نامِ من بخوان!
سفر نکن! سفر نکن! که خانه بی تو خانه نیست!

بخوان به نامِ سرخِ خون! بخوان به آهنگِ جنون!
که در شبِ ناشنوا، ترانه محرمانه نیست!

در پسِ ترسِ نقطه‌چین، سقوطِ واژه را ببین!
ببین که سقفِ ما به جز، سایه‌ی تازیانه نیست!

در این رجزخوانیِ داس، بر تنِ صدپاره‌ی یاس،
ببین که خاکِ تیره را، جرأتِ یک جوانه نیست!

بگو به بردگانِ نان، به این زبان‌بریدگان،
غروبِ سرخِ این قفس، غروبِ شاعرانه نیست!

بیا که تازه‌تر شوم! از این کرانه سر شوم!
نگو که در دفترِ من، کلامِ عاشقانه نیست!

قدرِ ترانه را بدان! نگو به چشمِ دیده‌بان،
نبضِ قدم‌های غزل، همطپشِ زمانه نیست!

آوازه خونِ ما کجاست ؟

غروبا تو چشمِ مردم ، که دارن می‌رن به خونه ،
یه ترانه هست که هیچوقت ، کسی اون نمی‌خونه !

غروبا تو دلِ مردم ، پُر از حرفِ نگفته !
قصه‌ی این همه دیو ، این همه زیبای خفته !

بگو به جز تو چه کسی رفیقِ بغضِ لحظه‌هاست ؟
میونِ این همه سکوت ، آوازه خونِ ما کجاست ؟
چه بی‌حیا می‌چرخن ، عقربه‌های ساعت !
پُشتِ چراغِ قرمز ، پیر میشن این جماعت !

غروبا تو راهِ خونه ، آدما رُ خوب نگاکن !
واسه دلتنگیِ این شهر ، یه ترانه دستُ پاکن !

کی باید غزل بخونه ، توی بُن‌بستای بسته ؟
کی باید آینه باشه ، واسه این دلای خسته ؟

بگو به جز تو چه کسی رفیقِ بغضِ لحظه‌هاست ؟
میونِ این همه سکوت ، آوازه خونِ ما کجاست ؟
چه بی‌حیا می‌چرخن ، عقربه‌های ساعت !
پُشتِ چراغِ قرمز ، پیر میشن این جماعت !

مقصد

همیشه تا خونه تون هی قدمام می شمارم!
اما باز وقت رسیدن یه قدم کم میارم!
یکی هست که قبل من می رسه به دستای تو!
اون همونی که هیچوقت نمیگه : دوست دارم!

اون همونه که نگاهش یه شب بارونیه!
اون همونه که غزل تو حنجرهش زندونیه!
اون همونه که برات ترانه پیشکش می کنه!
اون همونه که صداس یه گریه ی پنهونیه!

اون منم! تنهاترین ترانه خون!
آخرین قاصدک نامه رسون!
مقصد نامه ی پنهونی من!
من تکیه گاه گریه هات بدون!

اگه باشی می تونیم تقویم وارونه کنیم!
شب با ستاره ها دوباره همخونه کنیم!
بیا هفتا آسمون بشماریم بالا بریم!
موهای فرشته های قصه ر شونه کنیم!

یکی هست که پابه پات تا آسمون بالا بیاد!
یکی هست که تو ر حتا بیشتر از خودت بخواد!
یکی هست که شونهش بسپاره به حق هق تو،
وقتی بادبادک عشق می بره دستای باد!

اون منم! تنهاترین ترانه خون!
آخرین قاصدک نامه رسون!
مقصد نامه ی پنهونی من!
من تکیه گاه گریه هات بدون!

دنیای وارونه !

پدربزرگ هفتسالگیش یادش نیست !
تو زورخونه صدای فریادش نیست !
شیرینِ قصه دیگه تلخه، تلخه !
این همه صخره یکی فرهادش نیست !

همیشکی نگاشُ به صدا ندوخته !
یه شب پَره تو شعله‌ها نسوخته !
خفاشا دل سپرده‌ان به خورشید !
ترانه‌ساز ترانه‌شُ فروخته !

دنیای وارونه رُ باش !
رودخونه‌ها تشنه‌شونه !
قوّتِ پهلوانامون ،
به تیزیِ دشنه‌شونه !

عصرِ فراموشیِ خاطراته !
ترانه‌خون ! معجزه تو صداته !
دنیای وارونه رُ زیرروکن !
این دلِ ویرون شده پایه پاته !

ببین ! ببین ! ساعتِ قصه خوابه !
کلاغِ رو قلّه‌س ، تَه چاه عقابه !
برگِ کتابِ قصه‌مون سیاهه !
عُمرِ غزل اندازه‌ی حبابه !

دنیای وارونه رُ باش !
رودخونه‌ها تشنه‌شونه !
قوّتِ پهلوانامون ،
به تیزیِ دشنه‌شونه !

بارون! به رقصِ من ببار! رختِ کویرِ دربیبار!
با زخمه‌ی سازم بساز! ابرِ زلالِ بی‌قرار!

نم‌نم ببار از سازِ من! از روزنِ آوازِ من!
هم‌بغضِ بارانِ سازِ من! ای کولیِ هم‌رازِ من!

در این سماعِ بی‌مدار!
بر من ببار! بر من ببار!

تا چرخشِ خون‌ریزِ داس! در خرمنِ شب‌بو و یاس!
ای هم‌صدای بی‌هراس! من را بپوشان، بی‌لباس!

در رعدِ برقی بی‌امان! در آخرین رنگین‌کمان!
ای زمهریرِ بی‌زمان! فواره‌شو تا آسمان!

ای آخرین آینه‌دار!
بر من ببار! بر من ببار!

در این ضیافت‌های زشت! با چشمه‌ی شیرِ بهشت!
افسانه‌های تازه را، دستِ غزل‌سازت نوشت!

من آمدم تا گیسِ تو! تا گونه‌های خیسِ تو!
تا سفره‌ی بی‌مرزِ عشق، تا خنجری در دیسِ تو!

ای هم‌نگاهِ ماندگار!
بر من ببار! بر من ببار!

گودِ عربا

دیگه هیچکس تو کوچه غزل نمی خونه شبا!
دیگه بیرون نمیان دخترای ترمه قبا!
دیگه توپ مرواری سال عوض نمی کنه!
هرویین مثلِ آدامسِ توی گودِ عربا!

آی! پایتختِ تیره بخت!
تو کوچه های بی درخت!
نفس بُردن آسونه،
نفس کشیدن شده سخت!

سخته بلعیدن من! با توأم ای شهرِ شلوغ!
دیگه این مستِ ترانه تَن نمیده به دروغ!
من دارم کوچه رُ با صدا چراغون می کنم!
بگو خاموش بشه این فانوسِ کورِ بی فروغ!

آی! پایتختِ تیره بخت!
تو کوچه های بی درخت!
نفس بُردن آسونه،
نفس کشیدن شده سخت!

توی شب مردای نیمه جونِ کوچه رُ بین!
تو خَمِ هر کوچه یه ستاره افتاده زمین!
من هزارتا کهکشونم، تَن به ظلمت نمی دم!
ای شبِ ستاره دزد! منُ بچین! منُ بچین!

آی! پایتختِ تیره بخت!
تو کوچه های بی درخت!
نفس بُردن آسونه،
نفس کشیدن شده سخت!

درختِ معجزه

من مئه یه تک درختم ، ته یک کوچهی باریک !
تو یه گنجشکِ قشنگی ! گاهی دوری ، گاهی نزدیک !
گاهی وقتا مهربونی ، میشینی رو شونه‌ی من !
گاهی نیستی که ببینی ، بغضِ بی‌بهنه‌ی من !
وقتی هستی از تو سبزم ! یه بهارِ بی‌زوالم !
باتو یک بغل ترانه ، بی‌تو لالم ! بی‌تو لالم !

گنجشکِ بازیگوشِ من !
بشین رو شاخه‌ی دلم !
باتو درختِ معجزه ،
بی‌تو طلسمِ باطلم !

وقتی لای برگا نیستی ، بوی پاییز می‌گیرم !
بی‌تو زردِ زردِ زردم ! بی‌صدای تو می‌میرم !
اما وقتی که می‌خونی ، من میشم پُر از جوانه !
یه ترانه‌سازِ عاشق ، با هزارُ یک ترانه !
تویی حرفِ اولینِ آخرینِ شعرِ نگفته !
برگِ آخرِ وجودم ، با پریدنت می‌افته !

گنجشکِ بازیگوشِ من !
بشین رو شاخه‌ی دلم !
باتو درختِ معجزه ،
بی‌تو طلسمِ باطلم !

مردِ قصه‌ها

مردِ غزلِ خونِ شب‌زده‌ام ، حنجره‌م اسیره !
حرف از قدیمای قصه نزن ، دیگه خیلی دیره !
همیشگی من ! ستاره‌ی روشن !
تو این کوچه امشب تو با من بمون !
صدای قدیمی ! همیشه صمیمی !
تو این کوچه امشب تو با من بخون !

پهلوونِ قصه‌های موندگار !
توی این کوچه من تنها نزار !
بیا تا مثل قدیم ، با ترانه‌ها بریم !
تو سکوت کوچه‌ها دوباره دم بگیریم !
بیا که دلم برات تنگه هنوز !
تشنه‌ی صدای آهنگه هنوز !

ای همیشه موندنی !
ای همیشه خوندنی !
مردِ مردِ قصه‌ها !
ای صدای بی‌صدا !

دلت از بغضِ کدوم غصه شکست ؟
که شبِ کوچه‌نشینِ چشماستُ بست !
تو همیشه سرفرازی !
غمِ این ترانه‌سازی !
همیشه از تو می‌خونه این صدا !
تو سکوتِ کوچه باغِ قصه‌ها !
قصه‌ی مرد بزرگی که سرش ،
خَم نشد پیشِ هجومِ غصه‌ها !

برج عقرب

طلوع افسانه کنین! شب دیگه بی نهایته!
گنبدِ قصه سُرّبی، نماز، نمازِ وحشته!
آی آدمای بی خیال! نبضِ ترانه بی صداس!
تنها چراغِ کوچه‌ها، سوسوی سیگارِ شماس!
چله‌ی مُردنِ منه! وقتِ نفسِ شمردنه!
سکوتِ وارونه کنین، تا بغضِ کهنه بشکنه!

عُمَریه قصه‌نویسِ قصه‌ی ما گیجه!
دیوِ شبِ برنده‌سُ رستم‌مونِ افلیجه!

پَری افسانه شکن! قصه‌مونُ ورق بزن!
بیا تا اوجِ موجِ من! برس به مفهومِ شدن!
از این درای نیمه‌باز، یه راهِ آفتابی بساز!
تو بُرجِ عقربِ هنوزم، زندونیِ صدای ساز!
از این سکونِ بی‌ستون، ما رُ به دریا برسون!
نفس بگیر از این غروب! هم‌پای زخمه‌ها بخون:

عُمَریه قصه‌نویسِ قصه‌ی ما گیجه!
دیوِ شبِ برنده‌سُ رستم‌مونِ افلیجه!

منتظرِ عبورِ تو !

منو بی صدا نبین ، صدتا ترانه با منه !
تو دلِ هر نفسم صدتا غزل جون می کنه !
می خوام از عطرِ تنِ تو نفسی تازه کنم !
به سکوتِ شب بگو موقعِ خودشکستنه !

پلکای سنگی من وامیشه رو به نورِ تو !
بازم آفتاب می گیرم تو سایه‌ی حضورِ تو !
توی چاردیوارِ گریه تو رُ فریاد می زنم !
پُشتِ این پنجره‌ام منتظرِ عبورِ تو !

حرفای روشنِ تو حرفِ حساب بود ، شاپرک !
چشمای عاشقِ من اون روزا خواب بود ، شاپرک !
آخرین فصلِ نفس ، فصلِ غروبِ بوسه‌ها ،
فصلِ همدستیِ شاخه و طناب بود ، شاپرک !

اگه فکر کنی رسیدی ، تا ابد نمی‌رسی !
اگه خوب نباشی به معنیِ بد نمی‌رسی !
میشی مُرداب اگه این برکه رُ دریا نکنی !
اگه رودخونه نشی به حرفِ سد نمی‌رسی !

رو به آیینه دعا کن تا برُمبه آسمون !
کاری کن ابری نشه حالِ هوای قصه‌مون !
من با خودت ببر آخرِ این فاصله‌ها ،
اونجا که خسته میشه کبوترِ نامه‌رسون !

حرفای روشنِ تو حرفِ حساب بود ، شاپرک !
چشمای عاشقِ من اون روزا خواب بود ، شاپرک !
آخرین فصلِ نفس ، فصلِ غروبِ بوسه‌ها ،
فصلِ همدستیِ شاخه و طناب بود ، شاپرک !

آش همون ، کاسه همون !

سیصد حریفِ سه نشد ! آش همونِ کاسه همون !
زندونا مدرسه نشد ! آش همونِ کاسه همون !
بغضِ زمستون نشکست ! آش همونِ کاسه همون !
بهار به اینجا پُل نیست ! آش همونِ کاسه همون !
شب به ستاره نرسید ! آش همونِ کاسه همون !
سیاهی پا پَس نکشید ! آش همونِ کاسه همون !

باغچه‌ی خونه‌های ما ،
دوباره مسلخِ گُله !
باز تو مشامِ واژه‌ها ،
بوی کبابِ بُلْبُلَه !

دوباره قَد کشیدن ، تو شهرِ قصه سخته !
سایه‌ی تیشه بازم ، رو شونه‌ی درخته !
آهای ! آهای ! درختا ! تیشه‌ها ریشه دارن !
یه جای این جنایت ، دَخلِ هم میارن !
شب به ستاره نرسید ! آش همونِ کاسه همون !
سیاهی پا پَس نکشید ! آش همونِ کاسه همون !

باغچه‌ی خونه‌های ما ،
دوباره مسلخِ گُله !
باز تو مشامِ واژه‌ها ،
بوی کبابِ بُلْبُلَه !

دوچرخه سه‌تفنگی

دفترِ سفیدِ کاهی ! جعبه‌ی مدادِ رنگی !
فصلِ نابِ قدکشیدن ، توی اون خونه کلنگی !
پشه‌بندِ پُر ستاره ، خوابا رؤیای دوباره ،
ظهرِ تابستونِ تهران ، یه دوچرخه سه‌تفنگی !

من امیرِ قصه بودم ، تو پریزادِ ترانه !
اسبِ ما همون دوچرخه ، بوسه‌هامون محرمانه !

ترکِ زینِ اون دوچرخه ، تو نشسته بودی ، اون روز !
تک چراغِ کوچه‌مون ، تو شکسته بودی ، اون روز !
نفستِ پُشتِ سَرَم بود ! دستای تو روی شونه‌م !
موهاتُ با سنجاقای نقره بسته بودی ، اون روز !

من امیرِ قصه بودم ، تو پریزادِ ترانه !
اسبِ ما همون دوچرخه ، بوسه‌هامون محرمانه !

بگو اون اسبِ قشنگُ به کدوم گریه فروختیم ؟
تو حریقِ زشتِ تقویم ، از کدوم زبانه سوختیم ؟
اشتباهِ ما کجا بود ؟ ما کدوم چاهُ ندیدیم ؟
به کدوم کرباسِ کهنه ، پولکای رنگی دوختیم ؟

من امیرِ قصه بودم ، تو پریزادِ ترانه !
اسبِ ما همون دوچرخه ، بوسه‌هامون محرمانه !

ترانه عاشقانه نیست!

کی می‌گه مُرده نفس نمی‌کشه ؟
کی می‌گه نبضِ جَسَدِ نمی‌زنه ؟
چشماتُ یه دَم به این آینه بدوز ،
بین این مُرده چقدر شکلِ منه !

من که با هر نفسم دَه تا دریاچه وا میشد ،
با صدای زمزمه‌م قَلّه‌ها جابه‌جا میشد ،
حالا خیلی وقته مُردم زیرِ ماسکِ زندگی !
آخ ! اگه دوباره چشمام از قفس رها میشد !

من مئه زلزله‌ام ، شبیه توفانِ طبس !
دَم عیسا رُ نمی‌خوام ، تو غروبِ این قفس !
نفسِ منه که قبرستونُ زنده می‌کنه !
من خودم یه‌پا مسیحم اما بی‌تو ، بی‌نفس !

می‌دونم ، خوب می‌دونم ترانه عاشقانه نیست !
رنگِ واژه‌های من به رنگِ این زمانه نیست !
وقتی بینِ مُرده‌ها زندگی رُ صدا کنی ،
دیگه هیشکی گوش به زنگِ طپشِ ترانه نیست !

تنها با تو میشه از رو سرِ تقویما پَرید !
تنها با تو میشه از عمقِ گلایه قَد کشید !
بی‌تو این حافظه‌ی گریه شُمارُ نمی‌خوام !
بیا ! از تو میشه شعرِ نابِ زندگی شنید !

من مئه زلزله‌ام ، شبیه توفانِ طبس !
دَم عیسا رُ نمی‌خوام ، تو غروبِ این قفس !
نفسِ منه که قبرستونُ زنده می‌کنه !
من خودم یه‌پا مسیحم اما بی‌تو ، بی‌نفس !

صفرخان

مادربزرگ ، یادش به خیر ! تو باغچه‌مون برنو می‌کاشت !
هیچکدوم از بچه‌هاش ، هم‌پای کوها دوس نداشت !
از روزی که پدربزرگ ، یاغی شد ز دش به کوه ،
مادربزرگ خنده‌هاش ، اونور آینه جا گذاشت !

صفرخان ! برنو رُ بردار ! هنوز شب گردنه‌بنده
هنوز قداره‌ی سایه ، مسیرِ نورِ می‌بنده !
صفرخان ! برنو رُ بردار ! فقط تو مردِ بیداری !
تویی که از خَمِ پیچِ تنِ کوها خبر داری !
صفرخان ! برنو رُ بردار ! سوارِ اسبِ اَبَلَقِ شو !
جدا از حيله‌ی قومِ خبرچینِ دهن لَقِ شو !

پیچِ سیاهِ گردنه ، منتظرِ مرگِ منه !
اما طنینِ این صدا ، طلسمِ راهِ می‌شکنه !
تو این چشای بی‌فروغ ، نشونی از جرقه‌ نیس !
غلامِ سایه‌ها شدن ، قومِ امان‌نامه‌نویس !

صفرخان ! بختکِ زنجیر ، هنوز رو گرده‌هامونه !
دوباره برنو رُ بردار ، تا گرگا رُ بتارونه !
نذار این گردنه‌بندم ، مته رستم مقدس شه !
نذار که لونه‌ی سیمِ رغ ، نصیبِ نسلِ کرکس شه !
جلودارِ رهایی شو ! تو این کوها تویی سردار !
شبو از قصه بیرون کن ! صفرخان برنو رُ بردار !

پیچِ سیاهِ گردنه ، منتظرِ مرگِ منه !
اما طنینِ این صدا ، طلسمِ راهِ می‌شکنه !
تو این چشای بی‌فروغ ، نشونی از جرقه‌ نیس !
غلامِ سایه‌ها شدن ، قومِ امان‌نامه‌نویس !

کوچه‌های یوسف‌آباد

عشقِ اول ، وعده‌ی پنهونیِ اونورِ شمشاد !
اولین‌باری که چشم‌ام توی چشمای تو افتاد !
کوچه‌های بی‌چراغِ شبای همیشه روشن !
تا سحر پرسه‌زدن تو کوچه‌های یوسف‌آباد !

دره‌گرگی ، سینما ، پارکِ شفق ، ایستگاهِ اول ،
اسمِ کوچه‌هاش داره یادم میاد !
میدونِ کلانتری ، سرِ دوراهی ، پیچِ آخر ،
دلِ من باز اون خیابونُ می‌خواد !

اون خیابون ، اون خیابون همه‌ی دارُن‌دارِ این صداس !
این ترانه‌خون هنوزم عاشقِ پرسه‌زدن تو کوچه‌هاس !

دیگه هیچی نمی‌خوام جز یه گلو برای فریاد !
یه ترانه که برام پُل بزنه تا یوسف‌آباد !
دیگه هیچی نمی‌خوام به جز صدای خیسِ بارون !
تا بازم با خاطراتم راه برَم تو اون خیابون !

دره‌گرگی ، سینما ، پارکِ شفق ، ایستگاهِ اول ،
اسمِ کوچه‌هاش داره یادم میاد !
میدونِ کلانتری ، سرِ دوراهی ، پیچِ آخر ،
دلِ من باز اون خیابونُ می‌خواد !

اون خیابون ، اون خیابون همه‌ی دارُن‌دارِ این صداس !
این ترانه‌خون هنوزم عاشقِ پرسه‌زدن تو کوچه‌هاس !

ایران، ایران

ایران ! ایران ! ایران ! تکرارِ زمستانها !
ایران ! ایران ! ایران ! تکرارِ زمستانها !
ایران ! ایران ! ایران ! تاریخِ شبِ یلدا ! تاریخِ شبِ یلدا !
ایران ! ایران ! ایران ! تکرارِ زمستانها ! تاریخِ شبِ یلدا !

ایران ! ایران ! ایران ! سرزمین بیداران ! غرقه در خون یاران !
ایران ! ایران ! ایران ! سرزمین بیداران ! غرقه در خون یاران !
ایران ! ایران ! ایران ! ایران ! ایران ! مهد دلیران ! مهد دلیران !
ایران ! ایران ! ایران ! ایران ! ایران ! ای دیار بیداران ! غرقه در خون یاران !
ایران ! ایران ! ایران ! ای گستره‌ی پَرپَر ! ای گستره‌ی پَرپَر !

ایران ! ایران ! ایران ! ای گستره‌ی پَرپَر !
از نیزه‌ی چنگیزُ ، از خنجر اسکندر !
از نیزه‌ی چنگیزُ ، از خنجر اسکندر !
سردارِ تو بر دارُ ، گمنامِ تو نام‌آور ! گمنامِ تو نام‌آور !

ایران ! ایران ! ایران ! گمنامِ تو نام‌آور !
یارانِ تو بیدارُ ، سرسلسله‌ات بی‌سر !
یارانِ تو بیدارُ ، سرسلسله‌ات بی‌سر !
در بندِ زمستانی ! هم‌رنگِ بهارانی !
در بندِ زمستانی ! هم‌رنگِ بهارانی !
بعد از شبِ ویرانی ، همواره تو می‌مانی ! همواره تو می‌مانی !
هم‌رنگِ بهارانی ، همواره تو می‌مانی ! همواره تو می‌مانی !

ایران ! ایران ! ایران ! سرزمین بیداران ! غرقه در خون یاران !
ایران ! ایران ! ایران ! سرزمین بیداران ! غرقه در خون یاران !

ایران ! ایران ! ایران ! ایران ! ایران ! ایران ! مهد دلیران ! مهد دلیران !
ایران ! ایران ! ایران ! ایران ! ایران ! ایران ! ای دیار بیداران ! غرقه در خون یاران !

یاران دلیرت را ، بر بستر خون دیدی ! بر بستر خون دیدی !
ایران ! ایران ! ایران ! بر بستر خون دیدی !
از حادثه بگذشتی ! از حيله نترسیدی !
از حادثه بگذشتی ! از حيله نترسیدی !
در این شب یلدایی ، بر قلعه خورشیدی ! بر قلعه خورشیدی !

ایران ! ایران ! ایران ! بر قلعه خورشیدی !
آرامش طوفانی ! تو وارث امیدی !
آرامش طوفانی ! تو وارث امیدی !

ایران ! ایران ! ایران ! سرزمین بیداران ! غرقه در خون یاران !
ایران ! ایران ! ایران ! سرزمین بیداران ! غرقه در خون یاران !
ایران ! ایران ! ایران ! ایران ! ایران ! مهد دلیران ! مهد دلیران !
ایران ! ایران ! ایران ! ایران ! ایران ! ای دیار بیداران ! غرقه در خون یاران !

مثلِ هنوز

نگا کن! رو سیمِ گیتار، تار تنیده عنکبوته!
اولین حرفِ ترانه، آخرین حرفِ سکوته!
نگاکن! ما رُ نگاکن! توی آینه‌ی ترانه!
که چه بی‌ستاره موندیم، توی این فصلِ شبانه!
صورتِ ما رُ نگاکن! زیرِ ماسکِ بی‌صدایی!
بی‌بیِ روشنِ آواز! تویی که صدای مایی!

تو هنوز مثلِ هنوزی!
هنوزم وارثِ روزی!
توی نایابیِ آواز،
تو صدای سایه‌سوزی!

نگاکن! من رُ نگاکن! من که لبریزِ حضورم!
توی این گودِ سیاهی، مثلِ فواره‌ی نورم!
زیر این گنبدِ بی‌ساز، تو ترانه رُ بی‌آغاز!
با تو میشه بالُ پرزد، تا نوکِ قلهِ آواز!
هنوزم میشه صدات، سقفِ این حادثه‌ها کرد!
میشه با زمزمه‌ی تو، صدتا کوهُ جابه‌جا کرد!

تو هنوز مثلِ هنوزی!
هنوزم وارثِ روزی!
توی نایابیِ آواز،
تو صدای سایه‌سوزی!

نرده‌های سرخ

توی پایتختِ گریه ، یه خیابونِ بلنده !
که تو آسمونِ سُرَبی‌ش پَر نمی‌زنه پرنده !
نرده‌های این خیابون رنگِ برگای درخته !
گفتنِ تمامِ حرفا تو ترانه خیلی سخته !
نرده‌های این خیابون حالا رنگِ خون گرفته !
حضرتِ آجل دوباره از یه عده جون گرفته !
دوباره دستای ظلمت ساقه‌ها رُ قیچی کرده !
فصلِ تابستونِ امسال ، مثلِ زمهریرِ سرده !

چشمای ما رُ رنگ نکن ! با توام ای نقاش باشی !
تا کی رو نرده‌های سرخ ، سبزِ دروغی می‌پاشی ؟
با رنگای دروغکی ننگِ سیاه پاک نمیشه !
با گریه‌های آلکی چشمِ تو نمناک نمیشه !

ساقه‌ی رنگین‌کمونُ سر زدن با داسِ کینه !
« قَد نکش ! نهالِ رؤیا ! » حکمِ تاریکی همینه !
میگه رو به بی‌صدایی ، داد زدن فایده نداره !
احتمالِ زنده‌موندن همیشه یک به هزاره !
عاشقا که راهِ عشقُ ، راهِ باریکی نخواستن ،
اون خیابونِ بلندُ توی تاریکی نخواستن ،
از پُلِ خطر گذشتن ، قُرُقُ شکستن آسون ،
تا به رنگِ خون بمونه ، نرده‌های اون خیابون !

چشمای ما رُ رنگ نکن ! با توام ای نقاش باشی !
تا کی رو نرده‌های سرخ ، سبزِ دروغی می‌پاشی ؟
با رنگای دروغکی ننگِ سیاه پاک نمیشه !
با گریه‌های آلکی چشمِ تو نمناک نمیشه !

ترجمه‌ی چشمای تو!

چه ضیافتِ غریبی :
من گیتارُ ترانه !
جای تو : یه جای خالی !
شعرِ من شعرِ شبانه !

هَرَمِ خورشیدیِ چشمات ،
منُ آبِ کردُ تموم کرد !
لحظه‌ی نابِ پریدن ،
با یه دیوار روبه‌روم کرد !

گوش بده ! ترانه‌هام ترجمه‌ی چشمای توست !
تو تمومِ قصه‌هام همیشه جای پای توست !

تو ضیافتِ سکوت‌م
تو اگه قدم بذاری ،
می‌بینی از تو شکستم
اما تو خبر نداری !

بی‌تو از زمزمه دورم ،
بی‌تو از ترانه عاری !
زخمِ تو : زخمِ همیشه !
اینه تنها یادگاری !

گوش بده ! ترانه‌هام ترجمه‌ی چشمای توست !
تو تمومِ قصه‌هام همیشه جای پای توست !

صبحانه‌ی نور

سایه ، به سرسپردگان ، هدیه ، نقاب می‌دهد !
جامه‌ی این شب‌زدگان ، عطرِ گلاب می‌دهد !

چه سایه‌گاه ساکنی ! دخترِ خورشید کجاست ؟
پرسشِ ساده‌ی مرا ، دشنه جواب می‌دهد !

عزیزِ سرداده به دار ! در این حصارِ بی‌مدار ،
خیالِ تو به شعرِ من ، واژه‌ی ناب می‌دهد !

ساعتِ خواب رفته را ، تو زنده کن ! بیا ! بیا !
که بودند به عقربه حسِ شتاب می‌دهد !

داغِ گلوله را ببین ، بر تنِ نازنین‌ترین !
ببین که رقصِ مرگ را ، چه پیچُ تاب می‌دهد !

ببار بر کویرِ من ! بر این عطش‌زارِ سخن !
نهالِ تشنه‌ی مرا ، اشکِ تو آب می‌دهد !

ای از سپیده آمده ! در این حراجِ عربده !
خلوتِ تو به چشمِ من ، فرصتِ خواب می‌دهد !

همنفسِ ترانه شو ! شعله بکش ! زبانه شو !
عزیزِ دل ! سکوتِ تو مرا عذاب می‌دهد !

بگو که با منی هنوز ، در این شبِ ستاره‌سوز !
که بی‌تو صبحانه‌ی نور ، طعمِ سراب می‌دهد !

استکانِ آخرِ چای؟!

کاش میشد یادم بره کوچه‌های آشتی کنون!
صدای قشنگِ زنگِ دومِ نامهرسون!
کاش میشد یادم بره اون همه لحظه‌های ناب!
اون تبسمِ صمیمی رو لبِ عکسِ تو قاب!
کاش میشد یادم بره جای تو اینجا خالیه!
نفست هم‌نفسم نیست ، بودنت خیالیه!
کاش میشد اما نمیشه ، تو همیشه با منی!
مثلِ یه زخمِ مقدس من آتیش می‌زنی!

اونورِ این استکان ، بازم کنارمی ، عزیز!
استکانِ بعدی ، با دستای خودت بریز!

بی‌تو دورم از خودم ، رو صورتم ماسکِ منه!
منِ من بی‌تو فقط گاهی به من سر میزنه!
گفتی : « برمی‌گردم » چه دلنشین بود این دروغ!
رفتت تنها شدم میونِ این شهرِ شلوغ!
بی‌تو تو سفره‌ی من چیک چیکِ استکان نموند!
بی‌تو هیچ رهگذری تو کوچه‌مون غزل نخوند!
خودت نشون بده تنها برای یک نفس!
پای این سفره بشین ، یه استکان ، همین بس!

اونورِ این استکان ، بازم کنارمی ، عزیز!
استکانِ آخر ، با دستای خودت بریز!

حراج !

حریفِ طلسمِ خوابم ! من چه بی نقابم امشب !
دل بده به این ترانه ! حرفِ صد کتابم امشب !
وقتی دستِ بی دریغت ، توی قصه کیمیا شد !
گریه تنها سرپناهِ امنِ دلواپسیا شد !
وقتی شونه‌های آواز ، از حضورِ گریه لرزید ،
تازه فهمیدم که عشقت ، به سقوطم نمی‌ارزید !

مثل افسانه‌ی طاووس ، سختی سفر باهاته !
عُمریه ترانه‌سازت پا به راهِ جاده‌هاته !
من ساده به خیالم که سفر تنها علاجه !
ندونستم تو خیابون پَرِ طاووسا حراجه !

می‌تونستم از نگاهت برسم به اوج پرواز !
اما تو چشمتُ بستى ، تا بمیره نبضِ آواز !
نمی‌خواستى من بفهمم که شبِ تو بی چراغه !
نمی‌خواستى که بدونم جنگلت قدِ یه باغه !
نمی‌خواستى ، نمی‌خواستى ، اما این رسمِ صدا نیست !
غیبتِ چشمای نازت ، مرگِ این ترانه‌ها نیست !

مثل افسانه‌ی طاووس ، سختی سفر باهاته !
عُمریه ترانه‌سازت پا به راهِ جاده‌هاته !
من ساده به خیالم که سفر تنها علاجه !
ندونستم تو خیابون پَرِ طاووسا حراجه !

ترانه‌ی عقربِ شب

یکی شبها راه میفته واسه چیدن ستاره!
عینک دودی به چشمش ، ماشینش نمره نداره!
یکی شبها راه میفته ، توی کوچه‌های خلوت!
پُشتِ عینکِ سیاهش ، دوتا چشمِ بی‌مروت!
اون شناسنامه نداره ، هر دقیقه با یه اسمه!
برگه‌ی امانِ ظلمت واسه اون یه جور طلسمه!
دنبالِ رنگِ سیاهه ، روشنی رُ دوس نداره!
تکیه کلامش اینه که : ستاره بی ستاره!

آی! آدما! خبر! خبر!
عقربِ شب تو کوچه‌هاس!
دوباره تو این شبِ تار ،
نوبتِ یک کدومِ ماس!

عقربِ سیاهِ وحشی ، فکرِ کشتن چراغه!
خیلی وقته توی این شهر ، بازارِ حادثه داغه!
نیشِ این عقربِ وحشی ، زهرِ صدتا مارِ داره!
توی خواب راه میره اما ، به خیالش که بیداره!
یکی اونو جادو کرده ، گفته روشنی گناهه!
گفته با مُردنِ خورشید ، همه کارا روبه‌راهه!
عقربِ ساده‌ی قصه ، تو تنِ خودش اسیره!
میدونه آخرِ بازی ، خودشم باید بمیره!

آی! آدما! خبر! خبر!
عقربِ خودش رُ نیش زده!
دستای نامرییِ شب ،
دیگته‌هاسُ آتیش زده!

عاشق تر

عاشق تر از این بودم اگر لحظه‌ی پرواز ،
در دستِ نجیبِ تو کلیدِ قفسم بود !
عاشق تر از این بودم اگر عطرِ نفسهات ،
در لحظه‌ی بی‌همنفسی ، همنفسم بود !

عاشق تر از این بودم اگر فاصله‌ها را ،
این آینه‌ی شب‌زده تکرار نمی‌کرد !
عاشق تر از این بودم اگر حق‌ها را ،
این سایه‌ی سرمازده انکار نمی‌کرد !

با تو بهترین بودم ، همسایه‌ی خورشیدی !
تو نقشِ تبسم را ، از آینه دزدیدی !

عاشق تر از این بودم اگر در شبِ وحشت ،
مثلِ طپشِ زنجره نایاب نبودی !
عاشق تر از این بودم اگر وقتِ عبورم ،
آنسوی سکوتِ پنجره خواب نبودی !

عاشق تر از این بودی اگر ثانیه‌ها را ،
اندوهِ فراموشیِ من ، تار نمی‌کرد !
عاشق تر از این بودی اگر این دلِ ساده ،
اسرارِ مرا پیشِ تو اقرار نمی‌کرد !

با تو بهترین بودم ، همسایه‌ی خورشیدی !
تو نقشِ تبسم را ، از آینه دزدیدی !

به شب بگو آفتابی شه!

آی! گل‌یخ! آی! گل‌یخ! زمستونم بارشُ بست!
طلسمِ زمهریرِ شب، تنها با دستِ تو شکست!

تو یاد دادی به این صدا، که سربده ترانه رُ!
تویی که زنده می‌کنی، شعرای عاشقانه رُ!

از منُ تو گذشت، عزیز! به شب بگو آفتابی شه!
ستاره رو سَرَم بریز! به شب بگو آفتابی شه!

آی گل‌یخ! با تو میشه، دل به ترانه‌ها سپرد!
با تو میشه ستاره بود، همیشگی شدُ نمرُد!

وقتی که تو کنار می، تازه منُ من می‌بینم!
آفتابُ مهتاب نمی‌خوام، این شبُ روشن می‌بینم!

از منُ تو گذشت، عزیز! به شب بگو آفتابی شه!
ستاره رو سَرَم بریز! به شب بگو آفتابی شه!

کلید نمی‌خوام، گل‌یخ! قفلا با بوسه وامیشن!
وقتی که تو پیشِ منی، گم شده‌ها پیدامیشن!

قناری تو کنجِ قفس، پروازُ معنا می‌کنه!
برای دیوارِ که دست، پنجره رُ وا می‌کنه!

از منُ تو گذشت، عزیز! به شب بگو آفتابی شه!
ستاره رو سَرَم بریز! به شب بگو آفتابی شه!

دفترِ خورشید

بازم تالار بی حرفی ! دوباره بغضِ بی صبری !
بازم حالِ هوای ما ، کمی تا قسمتی ابری !
بازم شبِ مرگی فانوس ! بازم خاموشی ناقوس !
گلوی مرغِ حقِ بازم ، اسیرِ پنجه‌ی جادوس !
دوباره کوچه دلگیره ! بازم دریا زمین گیره !
دوباره چشمای شاعر ، اسیرِ قفلِ زنجیره !

بالِ همه پروانه‌ها سوخته !
مهتابِ خودشُ به شب فروخته !
اما هنوزم خاتونِ قصه ،
چشماسُ به خطِ جاده دوخته !

شکوفاشُ ! گلِ شبُبو ! همه عطرا را باطل کن !
بازم از دفترِ خورشید ، یه شعرِ تازه نازل کن !
بگو از گریه‌ی تقویم ! از این اردوی بی تصمیم !
خلایق لایقِ مُرداب ! مجالسِ مجلسِ ترحیم !
بگو از شعله‌ی تاریک ! از این دروازه‌ی باریک !
از اون فواره‌ی دور ، از این قداره‌ی نزدیک !

بالِ همه پروانه‌ها سوخته !
مهتابِ خودشُ به شب فروخته !
اما هنوزم خاتونِ قصه ،
چشماسُ به خطِ جاده دوخته !

نازنین ! تو آینه دیدم ، که سوار قصه اینجاس !
روی جاده‌ی ترانه ، یه غبار تازه پیداس !

عطرِ بی‌عطرِ تو!

دُغمه‌ی کتم که افتاد ، تازه فهمیدم که نیستی !
تو از اولم نبودی ، تَه قصه هم که نیستی !
دُغمه‌ی کتم که افتاد ، جای خالیِ تو روید !
نبضِ ناکوکِ ترانه، عطرِ بی‌عطرتُ بویید !
مهربون نبودی اما تو رُ مهربون نوشتم !
با غروبِ تو فروریخت ، قصرِ پوکِ سرنوشتم !

تو نبودی ! تو نبودی ،
پابه‌پای تنِ خسته !
روبرو گردنه‌ی مرگ ،
پُشتِ سرِ پُلِ شکسته !

تو چه کم بودی ، عزیزم ! سایه‌ی من از تو سر بود !
سایه بود اما همیشه ، از سقوطم با خبر بود !
تو که باخبر نبودی من کجا زانو شکستم !
تو ندونستی که دل رُ به کدوم حادثه بستم !
برو ! ای همیشه بی‌من ! من نمی‌شکنم دوباره !
بودن نبودنِ تو ، واسه من فرقی نداره !

تو نبودی ! تو نبودی ،
پابه‌پای تنِ خسته !
روبرو گردنه‌ی مرگ ،
پُشتِ سرِ پُلِ شکسته !

خطِ پایانِ شب !

نازنین ! نگام نکن ! نگاهِ تو ممنوعه !
تو باید بخندی ، اینجا آهِ تو ممنوعه !
حرفِ دریا رُزن ، برکه‌ی ما مُردابه !
نرو سمتِ شهرِ رؤیا ، راهِ تو ممنوعه !

توی کوچه‌ها صدای پای تو ممنوعه !
هق‌هقِ ممتدِ گریه‌های تو ممنوعه !
نفساتِ می‌شمارن دقیقه‌های لعنتی ،
این ترانه رُ نخون ! صدای تو ممنوعه !

نازنین ! سکوتِ تو ، صداتر از فریاده !
باخته هرکس که به قانونِ قفس تن داده !
بذار این نابَلدا سکوتُ فریادِ بزَن !
صدای قدیمیِ تو تا اَبَد آزاده !

نازنین ! خیالِ پرواز تو قفسِ ممنوعه !
نگاکن ! تو شهرِ قصه‌ها نفسِ ممنوعه !
حتا پُشتِ درِ بسته همیشه ترانه خوند !
میرغضب داد می‌زنه : «- ترانه بس ! ممنوعه !»

تو غروبِ حنجره ، طلوعِ تو ممنوعه !
شب می‌ترسه از صدات ، وقوعِ تو ممنوعه !
سایه‌ها آخرِ خطن ، آخه خطِ خوندنت ،
خطِ پایانِ شبه ، شروعِ تو ممنوعه !

نازنین ! سکوتِ تو ، صداتر از فریاده !
باخته هرکس که به قانونِ قفس تن داده !
بذار این نابَلدا سکوتُ فریادِ بزَن !
صدای قدیمیِ تو تا اَبَد آزاده !

بیا عروسک نباشیم !

منو محرم بدون ، بانو ! من از غسلِ غزل پاکم !
نگاکن تو شبِ وحشت ، چه بیدارم ، چه بی‌باکم !

منو محرم بدون ، بانو ! بیار اون لحظه‌ی ناب !
بخون با زخمِ این زخمه ، همون آوازِ نایاب !

زخمه بزن ! زخمه بزن ! وقتِ غزلِ شُماریه !
قصه‌ی خواب‌آورِ شب ، تکراریه ! تکراریه !
بیا عروسک نباشیم تو خیمه‌شب‌بازیِ شب !
وقتی سحر سَر برسه این شبِ که فراریه !

منو محرم بدون ، بانو ! غزل فریادِ کم داره !
بین تو این قفس هرکس ، دلش بیداره برداره !

منو محرم بدون تا من ، بتارونم سیاهی رُ !
بسوزونم با این آواز ، همه غولای کاهی رُ !

زخمه بزن ! زخمه بزن ! وقتِ غزلِ شُماریه !
قصه‌ی خواب‌آورِ شب ، تکراریه ! تکراریه !
بیا عروسک نباشیم تو خیمه‌شب‌بازیِ شب !
وقتی سحر سَر برسه این شبِ که فراریه !

خونه یعنی...

خونه یعنی : تیرِ آرش ،
وقتی از فاصله رَد شد !
خونه یعنی : چشمِ رستم ،
وقتی گریه رُ بَلَد شد !

خونه یعنی : زخمِ تیشه ،
رَد شدن از دلِ آتش !
خونه یعنی : مرگِ سهراب ،
سَر بُریدنِ سیاوش !

خونه رُ خونی نمی خوام !
قلبِ من یه سرزمینه !
هرجا میرم اون باهامه ،
معنیِ خونه همینه !

خونه یعنی : بغضِ حافظ ،
غزلای نانوشته !
فرشِ زیبای گلستان ،
پاره پاره ، رشته رشته !

خونه یعنی : اشکِ مادر ،
خونه یعنی : داغِ لاله !
خونه یعنی : خشمِ پنهان ،
مرثیه‌های مُچاله !

خونه رُ خونی نمی خوام !
قلبِ من یه سرزمینه !
هرجا میرم اون باهامه ،
معنیِ خونه همینه !

هزارُ یک شب

شونه به شونه می ولی ، چه دورِ راهِ منُ تو !
این همه دریا فاصله س ، بینِ نگاهِ منُ تو !
کنار می اما دلت ، اونورِ فانوسِ شبه !
من با تو مهربونمُ ، حرفِ تو نیشِ عقربه !
هزارتا شب گذشته از قصه ی پُر غصه ی ما !
این آخرین ضیافته ! شهرزادِ بی قصه بیا !

عزیزِ من ! ببخش اگه ،
تلخی واژه با منه !
دردُ اگه داد بزمنم ،
دیوارِ صوتی میشکنه !

بیا تا شامِ آخرُ ، کنارِ هم سحر کنم !
برای فهمیدنِ هم ، یه بار دیگه خطر کنیم !
من نمی خوام که مثلِ من ، به آینه نگا کنی !
من با تو باشم ، اما تو ، بازم منُ صدا کنی !
دلَم می خواد که حرفای ، من رُ بخونی از چشم !
وقتی که آواز می خونم ، دلِ بدی به بغضِ صدام !

عزیزِ من ! ببخش اگه ،
تلخی واژه با منه !
دردُ اگه داد بزمنم ،
دیوارِ صوتی میشکنه !

حرفِ آخر

دیگه فرصتی نمونده !
نازنین ! نازتُ کم کن !
دارم از صدا میفتم ،
کمکم کن ! کمکم کن !

یک ترانه پابه پا باش !
این صدایِ آخرینه !
بی تو رو به انقراضم !
حرفِ آخرم همینه !

نبضِ معیوبِ حضورت ، منُ آخر از پا انداخت !
بازیِ عشقتُ آخر ، دلِ ناباورِ من باخت !

وَه چه بی حنجره‌ام من !
تشنه‌ی یه جرعه آواز !
مثلِ یه مرغِ مهاجر ،
وقتی تَن میده به پرواز !

بی تو بی بهانه‌ام موندم ،
واسه پروازِ دوباره !
مردِ غمگینِ سکوتم ،
حرفِ تازه‌بی نداره !

نبضِ معیوبِ حضورت ، منُ آخر از پا انداخت !
بازیِ عشقتُ آخر ، دلِ ناباورِ من باخت !

شبِ چارشنبه‌سوری

شبِ شبِ شبِ شب! شبِ شبِ شب! عربده‌های میرغضب!
خورشیدای قلبی! سنگای گورِ لب‌به‌لب!
شبِ شبِ شب! شبِ شبِ شب! زخمِ صدا عَصَب! عَصَب!
ختمِ دوباره‌ی نفس! وقتِ عرقِ کردنِ تب!
هفته‌ی تعطیلیِ من! فصلِ عزا، فصلِ کفن!
عصرِ جنون! چشمه‌ی خون! آینه‌ها شکن شکن!

وقتِ ظهورِ شعله‌ها،
تو خَمُ پیچِ کوچه‌ها!
شبِ شبِ چارشنبه‌سوری،
هرشبِ ما! هرشبِ ما!

شعرای خط خورده‌ی من! بهارِ بادبُرده‌ی من!
پت‌پتِ فانوسِ صدا! شاپرکِ مُرده‌ی من!
دفترِ شبِ وَرَق! وَرَق! طلوعِ من شَفَق! شَفَق!
فشفشه‌بازیِ صدا! ترقه‌ها تَرَق! تَرَق!
سایه‌ی کهنه‌پابگور! سداگذرگاهِ عبور!
بازم آتیش‌بازیِ عشق! دوباره بیداریِ نور!

وقتِ ظهورِ شعله‌ها،
تو خَمُ پیچِ کوچه‌ها!
شبِ شبِ چارشنبه‌سوری،
هرشبِ ما! هرشبِ ما!

تو پرنده بودی ، من سرو !

زیرِ بارون راه نرفتی ،
تا بفهمی من چی میگم !
تو ندیدی اون نگاهُ ،
تا بفهمی از کی میگم !

چشمای اون زیرِ بارون ،
سرپناهِ امنِ من بود !
سایه بونِ دنجِ پلکاش ،
جای خوبِ گم شدن بود !

تنها شب مونده وُ بارون !
همه‌ی سهمِ من این بود !
تو پرنده بودی ، من سرو !
ریشه‌هام توی زمین بود !

اگه اون دیده بودی ،
با من این شعرُ می خوندی !
رو به شب داد می کشیدی :
نازنین ! چرا نموندی ؟

حالا زیرِ چترِ بارون ،
بی تو خیسِ خیسِ خیسم !
زیرِ رگبارِ گلایه ،
دارم از تو می نویسم !

تنها شب مونده وُ بارون !
همه‌ی سهمِ من این بود !
تو پرنده بودی ، من سرو !
ریشه‌هام توی زمین بود !

سنگ اندازِ آواز

منُ کشتن! منُ کشتن! هیچکسی خبر نداره!
تنها تو قلعه‌ی وحشت، چشمِ جادوگر بیداره!
منُ کشتن! منُ کشتن! برای نفرتم از مرگ!
توی شب، دیده نمیشه جای خالی ستاره!

منُ کشتن اما بازم میشه با تو جون بگیرم!
میشه آینه‌ی صدامُ رو به آسمون بگیرم!
میشه با اشاره‌ی تو سر برم تا سرِ دیوار،
باز با سنگ اندازِ آواز، ظلمتُ نشون بگیرم!

هیشکی حرفاتُ نفهمید، منِ من!
همه‌ی ترانه‌هاتُ خط بزن!

نبضِ گریه‌های من رُ چراهیچکس نمی‌گیره؟
واسه برگشتنِ دستات، چرا دیره؟ چرا دیره؟
بی تو از صدا نیفتاد، این صدای بی ستاره!
این کبوتر تو قفس نیست، تو تنِ خودش اسیره!

واسه بی تو از تو خوندن، واسه وادادنُ موندن،
واسه زین کردنِ اسبُ، تا تهِ حادثه روندن،
تو رُ کم داره نگاهم! بی تو بسته مونده راهم!
چشمِ تو یه چلچراغه برای سایه سوزوندن!

هیشکی حرفاتُ نفهمید، منِ من!
همه‌ی ترانه‌هاتُ خط بزن!

همیشگی

یه پیرزن چادر سیاه ، تموم هفته ، غروبا ،
تو ایستگاه راه آهنه !
هر دفه که سوت قطار ، روی سکوت خط می کشه ،
چشمای اون برق می زنه !

منتظر یه یاور ، که از تو قصه ها بیاد ،
خورشیدُ همراهش بیاره !
اونور ترمز قطار ، با پوتینای پُر غبار ،
رو چشم اون پا میذاره !

مسافرِ همیشگی ش ، با این قطارم نمیاد ،
مادربزرگ نمی دونه !
می خواد تا آخرین نفس ، کنار ریلای قطار ،
منتظر اون بمونه !

مادربزرگ ! مادربزرگ ! این همه منتظر نباش !
چن ساله جنگ تموم شده !
تقویمار نگا بکن ! فصل سیاه موشک ،
بُمبُ تفنگ تموم شده !

مسافرِ غریبِ تو ، با هیچ قطاری نمیاد ،
اون دیگه برگشتنی نیست !
بین که رو سینه ی اون ، مدالی جُز جراحِت ،
ترکشای آهنی نیست !

اون دیگه خوابه زیر خاک ، قصه چه بد تموم میشه ،
چه تلخه آخر کتاب !
مادربزرگ ! گریه نکن ! مسافرِ عزیزت ،
می بینی ، اما توی خواب...

حنجره پُر خنجره!

با توأم! آی! با توأم! تویی که بالِ شاپرک ،
هیمنه‌ی شعله‌ی تاریکِ شقاوتِ توئه!
با توأم! آی! با توأم! تویی که تو فصلِ تگرگ ،
کندنِ برگایِ باغِ آینه‌ی عادتِ توئه!

حنجره پُر خنجره ، اما هنوز ، همیشه از نامردمی‌های تو خوند!
همیشه این جغدِ سیاهِ وحشی ، از سرِ دیوارِ این خونه پَروند!

با توأم! آی! با توأم! داسِ زبونِ نفهمِ بد!
تا کجایِ باغچه‌ی می‌خوای گُلِ قصابی کنی؟
چلوارِ سیاهتُ نکشِ رو آسمونِ ما!
چرا می‌خوای سیاهُ جانشینِ آبی کنی؟

حنجره پُر خنجره ، اما هنوز ، همیشه از نامردمی‌های تو خوند!
همیشه این جغدِ سیاهِ وحشی ، از سرِ دیوارِ این خونه پَروند!

با توأم! آی! با توأم! تویی که از صدای من ،
دلِ سنگی‌ت توی گورِ سینه‌تُندتر می‌زنه!
خطِ قرمزِ رُ نکشِ رو تنِ گریه‌های من ،
شیشه‌ی عُمرِ تو رُ همین ترانه می‌شکنه!

حنجره پُر خنجره ، اما هنوز ، همیشه از نامردمی‌های تو خوند!
همیشه این جغدِ سیاهِ وحشی ، از سرِ دیوارِ این خونه پَروند!

چای تلخ

من تو دنیا رُ آفتابی می خواستیم ، عسلک !
پیره‌نایِ مشکِی رُ آبی می خواستیم ، عسلک !
من تو ماهی نبودیم مته اون قصه‌ی ناب !
تنها این شبا رُ مهتابی می خواستیم ، عسلک !

همه‌ی سهم ما از دنیا همین بود ، عسلک !
سایه‌ی ستاره هم ستاره‌چین بود ، عسلک !
اما بین چشمای مُرده و ماتِ آدما ،
برقِ چشمای ما آفتابی‌ترین بود ، عسلک !

سهم من از چشم تو چن تا غزل بود ؟ عسلک !
آخر چن تا غزل اسمِ عسل بود ؟ عسلک !

حالا جُرم ما چیه ؟ بگو به من ! بگو به من !
بگو همبندِ غزل‌سازِ همیشه خوبه من !
بگو پروانه‌ی ما صیدِ کدوم ثانیه شد ؟
بگو کی سر می‌زنه خورشیدت از غروب به من ؟

عسلک ! گاهی خیالت من غمگین می‌کنه !
اسبِ بالدارِ ترانه رُ برام زین می‌کنه !
اسم تو یه طعمی داره مته شیرینی عشق !
چای تلخ لحظه‌م اسم تو شیرین می‌کنه !

سهم من از چشم تو چن تا غزل بود ؟ عسلک !
آخر چن تا غزل اسمِ عسل بود ؟ عسلک !

توی شهر بی‌ستاره ، رادیو حرفی نداره !
کوچه‌هاش توی زمستون ، یه آدم‌برفی نداره !
توی شهر بی‌ستاره ، آخر شاهنامه خوش نیست ،
دروغاش لحظه به لحظه‌س ، ثانیه‌ش دقیقه‌کش نیست !
« زمین دیگه جا نداره » خبر چه زود کهنه میشه !
« شاملو دیگه پا نداره » خبر چه زود کهنه میشه !
« خفاشِ شب رُ دار زدن » خبر چه زود کهنه میشه !
« زمزمه رُ هوار زدن » خبر چه زود کهنه میشه !
« یه مردِ خسته بچه‌ش فروخته به هزار تومن »
چه زود فراموش میکنیم ، این خبرا رُ تو و من !
مدتیّه قاصدکا جا می‌مونن پُشتِ شیشه !
تو قارقارِ چهل کلاغ ، خبر چه زود کهنه میشه !
- ای شنوندگان کر ! گوش بکنین به این خبر !
خوب می‌دونیم هیچ خبری به گوشتون نکرد اثر !
ستاد جمع‌آوری گدا تو رادیو میگه ،
که بعد از این تو کوچه‌ها ، گدا نمی‌بینین دیگه !
گداها رُ جمع می‌کنن ، مثل زباله از گذر !
گدایی پیدا نمیشه ، تو شهر آدمای کر !
« گدایی پیدا نمیشه » خبر چه زود کهنه میشه !
« چترِ اُزن وا نمیشه » خبر چه زود کهنه میشه !
« خودکشیِ یه پیرمرد » خبر چه زود کهنه میشه !
« خزونِ گرم ، بهارِ سرد » خبر چه زود کهنه میشه !
تو شهرِ شب تنها سِجِلد ، نشون آدمیته !
هرکی شناسنامه نداشت ، اسبابِ دردُ زحمته !
گداها اسمی ندارن ، کنارِ گودن همیشه !
« فرهاد یه عُمرِ ساکته » خبر چه زود کهنه میشه !

تو این شبای شیشه‌ای ، قحطیِ تیرکمون شده !
جعبه‌ی جادو واسه مون ، تنها خبررسون شده !

یه روز میاد که روز بیاد!

چه خالیه ، چه خالیه حُفره‌ی این حنجره‌ها !
چه تخته‌کوبِ پلکای بسته‌ی این پنجره‌ها !
چه بی‌صدا ، چه بی‌صدا می‌گذرن این ثانیه‌ها !
دخترکِ شکن شکن ! سراغِ بغضِ ما بیا !
یواش یواش داریم به این سیاهی عادت می‌کنیم !
تو سفره‌های خالی‌مون ، قاشقُ قسمت می‌کنیم !

نه سکوتِ علامتِ رضایتِه !
نه شکایت از سیاهیِ راحتی !

هنوز به دیوارامونه تفنگای پدربزرگ !
اما کسی دل نداره بره پیِ شکارِ گرگ !
یه روز میاد که روز بیاد ، دنیا رُ هاشور بزنه !
این روزایِ دروغی با یه اشاره بشکنه !
یه روز میاد که کوچه‌مون پُر بشه از عبورِ نور !
فواره‌ها قَد بکشن از وسطِ حوضِ بلور !

نه سکوتِ علامتِ رضایتِه !
نه شکایت از سیاهیِ راحتی !

سکه‌ی شب

اونورِ سکه‌ی شب سیاه‌تر از اینورِ شه !
میرسم آخرِ خطِ اما بازم اولشه !
شیر یا خطِ فایده نداره ، نقشِ بازنده منم !
باید این سکه‌ی رو سیاهِ بد رُ بشکنم !
بیا تا بیفتن از سکه شبای رو سیاه !
بیا تا آشتی کنن پلنگا با هلالِ ماه !

چه ترانه خوش صداس وقتی تو هستی ، نازنین !
قد کشیدن من تو سایه‌ی تبرِ بین !

باید از عطرِ ترانه پُر بشه شهرِ سرود !
نازنین ! حسِ ترانه‌سازم از عطرِ تو بود !
تو باید باشی تا من پُل بزنم به کهکشون !
تو باید باشی تا ساکت نشه این ترانه‌خون !
نگو دیره ، خوبِ من ! فاصله‌مون یه دل دله !
با یه گوشه چشمِ تو طلسمِ دیوا باطله !

چه ترانه خوش صداس وقتی تو هستی ، نازنین !
قد کشیدن من تو سایه‌ی تبرِ بین !

همزاد

از تو خوندن ، واسه من تسکین ،
تو یه همنفسی ، توی این تنهایی !

وقتی نیستی ، دل من غمگین ،
من یه رودخونه‌ام ، تو مته دریایی !

بی تو ، بازم از تو خوندم از تو همیشه ،
تو صدای من ، توی شب نشنیدی !
گفتم : توی دنیا هیشکی مثل تو نمیشه ،
تو به حرفای من ، دوباره خندیدی !

تنها ! تنها ! بی تو تنها موندم !
بیا تا دوباره ، من تو «ما» باشیم !

بی تو ! بی تو ! پر پروازم نیست !
من تو مته دو کبوتریم ، چرا تنها باشیم ؟

همزادِ قصه‌های من ! با تو صدتا ترانه‌ام !
بی خورشیدِ نگاه تو ، دل می‌میره !
برگرد از عمقِ فاصله ، پا روی جاده‌ها بذار ،
سرمای دستم بگیر ، فردا دیره !

خسته

خسته‌ام از این منِ بی‌حجره !
خسته‌ام از پلکِ مَنگِ پنجره !
خسته‌ام از ظلمتِ این سایه سار !
خسته‌ام از این همه چشم انتظار !

ای طلوعِ نابِ هر ویرانکده !
ای کلیدِ قفلِ کورِ می‌کده !
خسته‌ام از این تبارِ شب‌زده !
خسته‌ام از مستیِ بی‌عربده !

با تو از تو قصه گفتم ، نازنین !
در شبِ قصه نخفتم ، نازنین !
با تو باید بگذرم از این سکوت ،
من تو را از تو شنفتم ، نازنین !

ای طلوعِ نابِ هر ویرانکده !
ای کلیدِ قفلِ کورِ می‌کده !
خسته‌ام از این تبارِ شب‌زده !
خسته‌ام از مستیِ بی‌عربده !

باید از این آینه جاری شوم !
من نباید در تو تکراری شوم !
من به « نه ! » گفتنِ گذشتم از حصار ،
آه ! اگر دربندِ این « آری ! » شوم !

ای طلوعِ نابِ هر ویرانکده !
ای کلیدِ قفلِ کورِ می‌کده !
خسته‌ام از این تبارِ شب‌زده !
خسته‌ام از مستیِ بی‌عربده !

چشمک

چشمکِ چراغِ قرمز ، میگه شب هنوز بیداره !
خیلی مونده تا خروسخون ، سرتُ بدزد ستاره !
چشمکِ چراغِ قرمز ، میگه شب ترانه سوزه !
هنوزم با نخُ سوزن ، لبای عشقُ میدوزه !
چشمکِ چراغِ قرمز ، میگه از حادثه رَدشو !
توی این بازی وحشت ، چش گذاشتنُ بَلدشو !
غولِ این چراغِ قرمز ، با چشای باز می خوابه !
اسمشُ نیار ترانه ! آخه اون پُشتِ نقابه !

آهای نقابِ خطخطی ! بالای بُرجِ شب نشین !
سردارِ سرشکسته رُ تو آینه‌ی صِدامِ بین !
تا کی می‌خوای قایم بشی پُشتِ تبسمِ نقاب ؟
صورتتُ نشون بده ! قرمزِ برگای کتاب !

نسلِ بی‌حافظه‌ی من ! نسلِ تَن داده به تکرار !
تو شبِ سیاهِ قصه ، عینکِ دودیتُ بردار !
نگو فردا رُ باید ساخت ، بیا امروزُ بناکن !
مُشتای پُشتِ نقابِ پیشِ چشمِ دنیا وا کن !
خطِ سبزِ این حقیقتِ واسه اون خطُ نشونه !
توی دستای ترانه یه‌دونه تیرکُمونه !
چراغِ قرمزِ کوچه می‌شکنه با سنگِ فریاد !
صدای دادِ ستاره می‌پیچه تو شبِ بیداد !

آهای ! نقابِ خطخطی ! بالای بُرجِ شب نشین !
سردارِ سرشکسته رُ تو آینه‌ی صِدامِ بین !
تا کی می‌خوای قایم بشی پُشتِ تبسمِ نقاب ؟
صورتتُ نشون بده ! قرمزِ برگای کتاب !

مُشتِ تو یعنی ترانه

دخترِ یاغیِ قصه ! مُشتِ تو یعنی ترانه !
داره از نیِ نیِ چشمات ، شعله میکشه زبانه !
عکسِ تو ، تو قابِ فریاد ، این ترانه رُ به من داد !
دیگه با توأم از اینجا ، تا فرودِ تازبانه !

با توأم تا خودِ باور ، تا سستیغِ تیغِ آخر !
تا تلالو ستاره ، تا نبردِ نابرابر !
تا شنیدنِ یه آواز ، تا سکوتِ یه غزلساز !
تا سقوط از لبِ پرواز ، پُشتِ سایه‌های بی‌سر !

دخترک ! تو این سکوتِ بی‌حصار ، به ترانه‌های من عادت کن !
وقتی قسمت نمیشن علاقه‌ها ، تو نگاهتُ با من قسمت کن !

دخترِ یاغیِ قصه ! مُشتِ تو یعنی یه فریاد !
قد کشیدنِ یه سَروی زیرِ چکمه‌های شن‌باد !
من خرابِ یه نگاهم ، یه شبِ بدونِ ماهم !
تو بیا که با حضورت ، هر خرابی میشه آباد !

بسه پُشتِ پرده بودن ، بشکن این شیشه‌ی سردُ !
پُرکن از عطرِ شکوفه ، تنِ این باغچه‌ی زردُ !
ای صدای سبزِ بیدار ! منُ به حادثه نسپار !
ببین از روزنِ دیوار ، این شهابِ شبِ نَوردُ !

دخترک ! تو این سکوتِ بی‌حصار ، به ترانه‌های من عادت کن !
وقتی قسمت نمیشن علاقه‌ها ، تو نگاهتُ با من قسمت کن !

زیرِ خطِ نقطه چین

لحظه‌های با تو بودن ، یادمه صحنه به صحنه !
رختی از ترانه دارم ، واسه این بغضِ برهنه !
فاصله چن تا قدم بود ، نه هزارتا سالِ نوری !
تو نخواستی که بمونی ، حالا نزدیکی دوری !
دوری اما پیش‌رومی ، ای دلیلِ خوبِ تکرار !
تویی عکسِ برگِ آخر ، رو تنِ کبودِ دیوار !

ای نفس سازِ همیشه !
با تو بی قفس‌ترینم !
بی تو حبسی سکوت ،
زیرِ خطِ نقطه چینم !

عطشِ نابِ یه شعری ، تو تنِ حریصِ دفتر !
غزلِ زخمیِ حافظ ، سطرِ سرخِ حرفِ آخر !
یه طنینِ نامومی ، یه حضورِ ناسروده !
منم آوازه‌ی طعم ، بوسه‌های ناربوده !
چه پُر آوازه سکوت ، بعد از این همه ترانه !
خطِ سیرِ یه حریق ، از جرقه تا زبانه !

ای نفس سازِ همیشه !
با تو بی قفس‌ترینم !
بی تو حبسی سکوت ،
زیرِ خطِ نقطه چینم !

آخرین آوازِ قو

قصه تمومه ، عشقِ من ! فاصله رُ صدا بزن !
اینجوری خیلی بهتره ، هم واسه تو ! هم واسه من !
قصه تمومه ، عشقِ من ! باید منُ جا بذاری !
باید صدامُ تو شبِ ترانه تنها بذاری !
بدون تو سایه‌ی من ، تنها نشونی منه !
بغضِ ترانه‌سازِ من ، کنارِ تو نمی‌شکنه !

دل سپردن رمزِ قفلِ این حصارِ توبه‌تو نیست !
با تو بودن بهترینه ! اما ختمِ جستجو نیست !
اونورِ دیوارِ شب باش ! تا من از تو « ما » بسازم !
انعکاسِ این ترانه ، آخرین آوازِ قو نیست !

باید بری تا بتونم این شبِ نقاشی کنم !
طعمِ گسِ نیشای این عقربُ نقاشی کنم !
باید بری ! دوس ندارم شب به تو چپ نگاه کنه !
دوس ندارم دستای شب ، صورتتُ سیاه کنه !
نه منِ من ، نه منِ تو ، تو این شبا ما همیشه !
عشقِ عظیمِ ما دوتا ، زیرِ یه سقف جا همیشه !

دل سپردن رمزِ قفلِ این حصارِ توبه‌تو نیست !
با تو بودن بهترینه ! اما ختمِ جستجو نیست !
اونورِ دیوارِ شب باش ! تا من از تو « ما » بسازم !
انعکاسِ این ترانه ، آخرین آوازِ قو نیست !

قصه‌ی عشقِ شبِ روز

ننه خورشید یه پسر داشت ، کاکلش رنگِ طلا بود !
چشماش از پولکِ آبی ، حنجره‌ش پُر از صدا بود !
ننه شب یه دخترک داشت ، پوستش از حریرِ مهتاب !
تو چشاش صدتا ستاره ، گیسش از ابریشمِ ناب !
دنبالِ دخترِ شب بود ، پسرِ عاشقِ خورشید !
اما تو گردشِ تقویم ، اون یک لحظه نمی‌دید !
گاهی می‌زد زیرِ آواز ، وقتی که تنها می‌موندش !
رو به تاریکیِ جاده ، با چشای باز می‌خوندش :

هر جای قصه که باشی ، دلم از تو دور نمیشه !
تنها جای امنِ دیدار ، وعده‌گاهِ گرگِ میشه !

دخترِ شب قصه‌هاش ، تو دلِ خودش می‌خونه !
تا سپیده گوش به زنگِ صدای پسر می‌مونه !
ننه شب می‌گه صدای دخترش یه جُرمِ زشته !
همیشه قصه‌ی نور ، دستای سایه نوشته !
اما عمرِ قفلِ زنجیر ، از قدیما بی‌دوومه !
وقتی دخترک بخونه ، کارِ تاریکی تمومه !
دخترِ ساکتِ قصه ، حرفاش یه روز میخونه !
صداشُ به گوشِ خورشید ، می‌رسونه ! می‌رسونه !

میخونه : مردِ طلایی ! دلم از تو دور نمیشه !
همه‌ی عمرِ منُ تو ، بعد از این تو گرگِ میشه !

دیکته‌ی من

بیا هم‌نفس برقصیم ، زیرِ چترِ نورِ مهتاب !
نگو دیره ، نازنینم ! ما باید بپریم از خواب !
چه غزل‌بارِ سکوت ، پریِ قشنگِ آواز !
منُ راهِ بده به چشمات ، بذار از تو پُر بشم باز !
تا رسیدن به غرورت ، چن تا قله مونده ؟ دختر !
داغِ تو چن تا صدا رُ مٹِ من سوزونده ؟ دختر !

دوباره نقطه سَرِ سطر ،
دیکته‌ی من عطرِ توئه !
نقطه‌ی آخرِ نفس ،
تازه سَرِ سطرِ توئه !

نازنین ! ببین سکوت ، ختمِ گفتگوی ما نیست !
چشمای تو قصه می‌گه ، که شبِ ما بی‌صدا نیست !
ببین از بغضِ شکسته ، آستینِ ترانه خیسه !
یه نفر پرنده رُ با رنگِ قرمز می‌نویسه !
بیا هم‌نفس برقصیم ، تا شب از نفس بیفته !
بیا تا وابشه پلکِ چشمای زیبای خفته !

دوباره نقطه سَرِ سطر ،
دیکته‌ی من عطرِ توئه !
نقطه‌ی آخرِ نفس ،
تازه سَرِ سطرِ توئه !

حنجره‌ها رُ خبر کن!

ای غزل‌دختِ ترانه!
گیس طلا! پنجه‌ی آفتاب!
من شب‌آلوده‌ترینم،
تنِ تاریکمُ دریاب!

من آشتی بده با نور،
توی این حادثه بازار!
پیرهنِ دریا تنم کن!
سر بزن از سرِ دیوار!

سرخوش از عطرِ عبورت!
داغِ داغم از حضورت!
بی‌بی هزار ستاره!
من پیدا کن تو نورت!

فصلِ گل دادنِ مهتاب،
رو تنِ برکه‌ی پیره!
پیشِ برقی اون نگاهت،
حتا خورشیدم حقیره!

من گم نکن تو ظلمت!
سایه‌ها رُ شعله‌ور کن!
واسه همخونیِ آواز،
حنجره‌ها رُ خبر کن!

سرخوش از عطرِ عبورت!
داغِ داغم از حضورت!
بی‌بی هزار ستاره!
من پیدا کن تو نورت!

برام بخون !

آوازه خون ! برام بخون ! غم تو صدات زندونیه !
بخون که پشتِ واژه‌ها تیه هق‌هقِ پنهونیه !
این شبِ کهنه هم گذشت ، قصه‌ی فردا رُ بخون !
حرفای قیمتی بزن ! شعرِ دلِ ما رُ بخون !
بخون از این قناریا که طعمه‌ی قناره‌آن !
تاریخُ تکراری بخون ! جمجمه‌ها مناره‌آن !

ترانه‌ها ت چه زخمیه !
آوازه خون ! آوازه خون !
حنجره تُ جَلا بده !
آینه باش ! برام بخون !

بخون از این آینه‌ها که انعکاسِ سایه‌آن !
بخون از این حنجره‌ها که نقِ نقِ گلابه‌آن !
بخون تا سازِ بی‌صدا ، صاحبِ یک صدا بشه !
بخون تا دروازه‌ی عشق ، رو به ترانه وا بشه !
بخون تا من سفرکنم به غربتِ صدای تو !
بخون تا خورشیدخانومُ قاب بگیرم برای تو !

ترانه‌ها ت چه زخمیه !
آوازه خون ! آوازه خون !
حنجره تُ جَلا بده !
آینه باش ! برام بخون !

مثل لالایی کردی

مادربزرگ گیساش به رنگ برفه !
تو هر نگاهِ اون هزارتا حرفه !
مادربزرگ دلش شبیه دریاس !
توی چشاش صدتا ستاره پیداس !
مادربزرگ قصه‌ی تازه داره !
میگه شب آفتابی میشه دوباره !

تو با قصه‌های نابت ،

من تا ترانه بُردی !

تو صدات یه زخم کهنه‌س ،

مثه لالایی کردی !

مادربزرگ ! حاکم کله‌پاکن !

قهرمانِ قصه‌هات صداکن !

آخرِ قصه‌های تو قشنگه !

رو شونه‌ی پهلووناش تفنگه !

بی‌بی موندگارِ قصه‌ی من !

قصه بگو از آسمونِ روشن !

تو با قصه‌های نابت ،

من تا ترانه بُردی !

تو صدات یه زخم کهنه‌س ،

مثه لالایی کردی !